

ترا نمی کشم. امیر بسطام به سلطان گفت خاندان سلطان او یس را خراب کردی و بازماندگان و ارکان دولت او را کشتی و از توهیج کاری که لایسق دولت باشد صادر نگشته و نخواهد شد. شمشیر از میان کشیده پیش قرایوسف انداخت که حیات این کس منضمن شروشور و موجب فتنه و فتور است. اگر وی از چنگال مرگی خلاص گردد، فتنه‌ای عظیم از وی صادر می گردد و امرای عراق به اتفاق گفتند که امان دادن به سلطان احمد صلاح نیست. قرایوسف گفت اگر هم چو او هزار کس در سپاه من باشد مرا اصلاً دغدغه نیست.

## نظم

نمی رسد به ضمیرم به هیچ وجه فتور چو او هزار اگر در سپاه من باشد  
 من سو گند خورده‌ام که او را نکشم. امیر بسطام گفت که سلطان احمد  
 خونهای ناحق بسیار کرده است و خصمان حاضرند. اثر شما قصد او نمی کنید،  
 حمایت هم مکنید. قرایوسف ساکت شد. امرای عراق او را به مدرسه قاضی شیخ  
 علی بردند و خواجه جعفر تبریزی زانو زده عرضه داشت که سلطان احمد برادر  
 مرا به ناحق به قتل آورده. امیر بسطام شهادت داد و به مبالغه عراقیان قرایوسف  
 به قتل وی فرمان داد و خواجه جعفر سلطان احمد را که در خانه ساتلمیش محبوس  
 بود هلاک کرد.<sup>۱</sup>

## نظم

اجل خانه تن پردازختش پس از تخت بر تخته انداختش  
 جهان کار از این گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد  
 روز دیگر امرا نزد قرایوسف رفته گفتند با وجود آن که سلطان را به قتل  
 آوردیم، مردمان را گمان آن که سلطان در قید حیات است. به صلاح امیر بسطام،  
 نعش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کججی نهاده صوف سیاهی بر روی او پوشیدند.

۱ - ظاهراً او را خفه کرده‌اند (مط. ص ۱۱۵، مج)

مردمان تا سه روز تماشای وی نمودند. بعد از آن در جنب برادرش در دمشقیه دفن کردند<sup>۱</sup>. بعضی فرزندان سلطان که در رزمگاه بودند همه شربت فناچشیدند<sup>۲</sup>. علاءالدوله که در قلعه عادل جواز محبوس بود، از عقب سلطان روانه گردید<sup>۳</sup>.

### گفتار در قضایائی که در بلاد روم واقع شده

در این سال، امیر سلیمان پادشاه روم رسولان سخن‌دان نزد محمد بیک قرامان اوغلی\*\* فرستاد و پیغام نمود که برادرم موسی چلبی را گرفته ارسال نماید. چون موسی چلبی از مضمون کتابت واقف گردید به الم تمام از ولایت قرامان فرار کرده نزد اسفندیار حاکم قسطنطنیه رفت. امیر سلیمان از بورسه با جنود بسیار متوجه ولایت اسفندیار گردید و در موضع روح‌افزای لوای عیش و عشرت افراخته اکثر اوقات را به شرب می‌گل‌رنگ و نغمه‌عود و چنگ مصروف می‌ساخت. از مضمون این ابیات غافل گشته:

#### نظم

چو سلطان سر انداز باشد ز می      فتد از سرش بی خیر تساج کی  
همه کار شاهان شوریده خواب      از اندازه نشناختن شد خراب

امرای حضرت و ارکان دولت علامات زوال اقبال و امارات ادبار در صفحات احوالش مشاهده نمودند. از ملازمتش متنفر گشته به صلاح علی پاشا و اسفندیار، موسی چلبی را به کشتی سوار کرده روانه افلاق گردانیدند. حاکم آن دیار میرچه\*\* نام با پیشکش تمام نزد موسی چلبی آمده او را با سپاه بسیار و یراق بی‌شمار به

۱ - مقصود از برادرش سلطان حسین بن سلطان اویس است که در ۷۸۴ به دستور سلطان احمد کشته شد و در دمشقیه تبریز از مستحدثات دمشق خواجه مدفون گردید: مادر وی نیز در همان جا به خاک سپرده شده است. ۲ - یعنی شاه ولد پسر شاه زاده شیخ علی پسر سلطان اویس است که همراه هموی خود به تبریز آمده بود. او نیز مقتول و در دمشقیه مدفون شد (مط ص ۱۱۵)

۳ - مط، ص ۱۱۵: نیز در دمشقیه مدفون شد.

جانب بلده ادرنه فرستاد. امیر سلیمان به ادرنه رفته، در آن اثنا، موسی چلبی بسا فوجی از سالکان طریق پردلی غافل بر سر او ریخته خدمتش ناچار راه فرار در پیش گرفت. گذارش بر دهی افتاد. مردمان آن قریه او را به قتل آوردند. سلطنت بر موسی چلبی قرار گرفته وزارت را به کور ملک شاه<sup>۱</sup> رجوع کرد. امیر الامرائسی را به میخال اوغلی بیک<sup>۲</sup> تفویض نمود و قاضی بدرالدین را قاضی عسکر گردانید و جمیع امرای روم را از امارت عزل کرد.

چون خبر قتل امیر سلیمان، به برادرش سلطان محمد رسید، در بلده اماسیه خطبه و سکه به نام خود خواند. بعد از آن با سپاه بسیار وعدهت و ایهت بی شمار علم عزیمت به طرف بورسه برافراخت. بعد از وصول بدان حدود، اکابر و اشراف و سوقه و اصناف به استقبال شتافته مفاتیح حصار را تسلیم نمودند. سلطان محمد آن بلده را دارالملک ساخته قشلاق کرد.

### گفتار در قضایائی که در بلاد ماوراءالنهر واقع شده و مجاربه نمودن شاهرخ پادشاه با امیر شیخ نورالدین

در این سال، نهنگ دریای وغا، امیر شیخ نورالدین ولد سارو بوغا علم عزیمت به جانب سمرقند برافراخت. امیر شاه ملک با سپاه بهرام قهر از شهر بیرون آمده مستعد قتال وجدال گردید. در قزل رباط آن دو لشکر را ملاقات افتاد. از طرف شیخ نورالدین پشته بسیار بود و سپاه تمام نمی نمود. امیر شیخ نورالدین جوانقار و برانقار را به قول ضم کرده به یکبار حمله کرده جنود سمرقند تاب آن حمله نیاورده راه گریز پیش گرفتند. سپاه امیر شیخ نورالدین ایشان را تعاقب کرده امیر وفادار را دستگیر گردانیدند. امیر شاه ملک به کوه آلاقسراق<sup>۳</sup> که میان

۱- تاریخ عثمانی ترکی ج ۱ ص ۳۳۹- نسخ: کور شاه ملک ۲- ضا- یا، علی محمد بیک

۳- مط، ص ۱۰۲- یا: الاقراق - نو: علاقراق، حب. آفسراق

کش و سمرقند است متحصن گشت.

امیر شیخ نورالدین بعد از فتحی چنین در شانزدهم ذی الحجه در حوالی سمرقند نزول نمود. شهریان بسیاری از ملازمان او را به زخم ناوک به راه عدم فرستادند. امیر شیخ نورالدین امیر طغای بوقا را به حکومت بخارا فرستاد. و چنگیز اوغلان را به جانب کش روانه گردانید. در آن اوان، پسر امیر خداداد حسینی بی رخصت امیر شیخ نورالدین به الگای خود رفت. چون خبر مخالفت امیر شیخ نورالدین در هرات به مسامع پادشاه ظفر قرین رسید، فرمان همایون شرف تقاض یافت که امیر مضراب بهادر و امیر توکل برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر عجب شیر و امیر نوشیروان برلاس قبل از توجه جیش ظفر اقباس متوجه ماوراءالنهر شوند و امیر شیخ نورالدین را گرفتار دام بلا گردانند و امر را به موجب فرموده روان شدند و موکب همایون با سپاه زیاده از ریگک هامون به جانب ماوراءالنهر به حرکت آمد.

نظم

به آهنگ کین شاه کشور گشای  
بر انگیخت رخس سعادت ز جای  
ز گردی که انگیخت در دشت کین  
فلک را گران کرد و زد بر زمین

امیر شیخ نورالدین چون خبر توجه شاه رخ پادشاه را استماع نمود، از حوالی سمرقند عازم کنار آب گشت. امیر شاه ملک سواره و پیاده شهر را جمع آورده روانه اردوی اعظم گردید. امیر شیخ نورالدین غافل بر سر آن لشکر سنگین ریخته ایشان را متفرق ساخته لوای استیلا بر افراخت.

نظم

مفاجا چون بلای آسمانی  
فرود آمد بر ایشان ناگهانی  
امیر شاه ملک پریشان و بد حال متوجه اردوی ظفر مال گردید و در اثنای راه  
میرزا احمد میرک با پانصد سوار به او پیوست. به اتفاق به درگاه عالم پناه آمدند.

امیر شیخ نورالدین از روی خشم و کین سپاه نصرت قرین را استقبال نموده در روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکور، در حوالی قزلرباط جنگ عظیم به وقوع انجامید. یک پسر امیر خداداد از جانب مخالفان جنگهای مردانه کسرد و میرزا احمد میرک پیش رفته او را گریزانید. شاهرخ پادشاه به اتفاق قورچیان حمله نمود.

## نظم

به جلوه در آورد شب دیسز را      برانگیخت آن آتش تیز را  
به فرو شکوهی چو غرنده شیر      به میدان در آمد هژبر دلیر  
امیر شیخ نورالدین راه فرار پیش گرفت. جنود نصرت شعار جمعی کثیر از آن قوم بد کردار را دستگیر کرده به درگاه پادشاه کامکار آوردند و جمعی که مستحق سیاست بودند آن حضرت از غایت مرحمت همه را رعایت فرمود و علم مراجعت به جانب هرات برافراخت.

## گفتار در قضایائی که در بلاد فارس و عراق واقع شده

## و محاربه نمودن میرزا رستم بامیرزا اسکندر

در این سال، میرزا اسکندر از شیراز متوجه عراق گشت. امیر عبدالصمد و امیر صدیق را با جمعی سواران روانه اصفهان گردانید. ایشان قصبه ورزانه رامضبوط گردانیدند. میرزا رستم با خیل و حشم قلعه را در میان گرفت. میرزا اسکندر امیر تولک و امیر یوسف جلیل را به مدد محصوران فرستاد. میرزا رستم چون این خبر را شنید دردم سوار گشته بر سر ایشان ایلغار نمود. امرا از غایت اضطراب خود را در قلعه خراب دستجرد انداختند.

در این اثنا [میرزا رستم به اتفاق میرزا بایقرا متوجه دستجرد شدند. در

۱- مطب نسخ، امیر توکل و امیر یوسف خلیل- این یوسف جلیل پسر امیر حسن جاندار است (مط.

آن اوان<sup>۱</sup> میرزا اسکندر به ایلغار بر سر شاه زادگان عالی تبار رسیده جنگ در پیوست. بعد از ستیز و آویز میرزا رستم راه گریز پیش گرفته از بیم جان به اصفهان در آمد. میرزا اسکندر با خیل و سپاه در موضع آتش گاه نزول فرمود. میرزا رستم رسولان نزد خلیل سلطان\*\* فرستاده مدد طلب نمود. بنا بر آن خلیل سلطان با خیل شجاعان به اصفهان در آمد. بعد از چند روز به واسطه عدم قوت، میرزا رستم اصفهان را انداخته روانه آذربایجان گشت. میرزا اسکندر جمعی را به تعاقب وی ارسال نمود. ایشان تا قم رفتند به گرد وی نرسیدند. خلیل سلطان اصفهان را مضبوط ساخت. در آن اثنا جمعی از مردمان شول و اکراد بی رخصت میرزا اسکندر کوچ کردند. ناچار میرزا اسکندر از بالای قلعه برخاسته متوجه شیراز گردید. خلیل سلطان به واسطه آن که در اصفهان قحط واقع شده بود به جانب ری روانه گردید.

### واقعات متنوعه

در این سال، میرزا رستم به تبریز رسیده قرايوسف وی را تعظیم بسیار نمود. هم در این سال، [ایلچی]<sup>۲</sup> امیرایدکو از دشت قبیچاق به درگاه پادشاه آفاق شاهرخ سلطان آمد. هم چنین رسول پادشاه شروان به هرات رسید. آن حضرت ایشان را رعایت کرده رخصت معاودت ارزانی فرمود.

### متوفیات

پادشاه سلطان احمد بن سلطان اویس بن شیخ حسن بزرگ بن امیر حسین گورکان بن امیر آق بوقا بن ایلکانویان جلایر. سلطان احمد پادشاهی بود سفاک و بی باک، فتنه انگیز و خون ریز به قساوت قلب موصوف و به عدم حلم معروف. دوست

و دشمن از وی هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان. از علوم باخبر، در موسیقی پیشرو از باب هنر. علامات یبوست دماغ از کردارش پیدا و قلت رأی از حرکات و سکناش هویدا.

## نظم

دماغی داشت از افیون مشوش      از آن رو قول و فعلش بود ناخوش  
 ز طور عقل فعلش دور بودی      ز قولش راستی مهجور بودی  
 به واسطه مداومت افیون و غلبه جنون، امرا و ارکان دولت را بی تقریب<sup>۱</sup> به قتل آوردی. به صحبت مردان و اهل ساز و گویندگان<sup>۲</sup> خوش آواز میل تمام داشت. اما در علم رمل بی بدل بود و در تواریخ ترکی رومی<sup>۳</sup> مذکور است که در آن زمان که سلطان احمد پناه به ایلدرم یازید برده بود، پادشاه روم از او التماس نمود که رملی بکشد تا میانه او و صاحب قران امیر تیمور گورکان چه قضیه دست خواهد شد. سلطان احمد قرعه انداخت و گفت که هر دو در یک قالیچه خواهید نشست و بار اول ماست تناول خواهید نمود. آن چنان شد که سلطان گفته بود و خواجه حافظ شیرازی در مدح سلطان احمد گوید:

## نظم

احمد الله علی معدلة السلطان      احمد شیخ او یس حسن ایلکانی  
 ماه اگری تو بر آید به دونیش بزندی      دولت احمدی و معجزه سبحانی  
 مدت سلطنتش سی و دو سال بود<sup>۴</sup> مملکتش بعضی اوقات آذربایجان بود و دیگر عراقی عرب. اما اکثر زمان از بیم حسام خون آشام صاحب قران امیر تیمور-گورکان، در اطراف جهان حیران و سرگردان می گردید. در ایام سلطنت خود،

۱- یا، بتقریب      ۲- کله گوینده برابر است با کلمه قوال عربی به معنای آوازده خوان (به اصطلاح امروز، خواننده)      ۳- یا، ترکی و رومی - به اغلب احوال ترکی رومی صحیح است به معنای ترکی عثمانی -      ۴- اشتباه به نظر می رسد، زیرا طبق مندرجات مجمل فصیحی خوافی، سلطان احمد در ۷۸۴ پس از کشتن برادر خود سلطان حسین به سلطنت نشسته است.

چهار جنگ کرده بود: مصاف اول با عادل آقا دوم با شاهزاده پیرعلی سیم با امرای تیمور گورکان در نمک زار پنجوان چهارم با قرایوسف تر کمان در شب غازان و در جمیع معارك مغلوب گشته بود.

چون خبر قتل سلطان به شاهرخ پادشاه رسید، خواجه عبدالقادر گوینده را که سالها خدمت سلطان کرده بود طلبیده گفت در باب قتل سلطان احمدچه گفته‌ای. خواجه این رباعی را در عملی\*\* درج کرده بر زبان آورد.

نظم

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز      با چرخ جفاکار دگر رو مستیز<sup>۱</sup>  
 کان مهر سپهر سروری<sup>۲</sup> را ناگاه      تاریخ وفات گشت «قصه تبریز»<sup>۳</sup>  
 دولت سلاطین ایلکانیه منقرض گشت. از این طبقه چهار کس سلطنت کرده‌اند  
 بدین تفصیل: امیر شیخ حسن بزرگ و سلطان اویس و سلطان حسین و سلطان احمد.  
 مدت سلطنتشان هفتاد و چهار سال.

بعد از قتل سلطان احمد، سلطان محمد بن شاه ولد بن شیخ علی بن سلطان اویس در بغداد متوطن گردید. در آن اثنا، شاه محمد قرایوسف اربیل<sup>۴</sup> را از وی انتزاع نمود.

### گفتار در قضایا و وقایع سنه اربع عشر و ثمانمائه

وقضایائی که در بلاد روم واقع گشته و محاربه نمودن سلطان محمد

#### باموسی چلبی

در این سال، سلطان محمد اراده نمود که بر سر برادرش موسی چلبی رود.

۱- مط ص ۱۱۵ ؛ با دور سپهر نیستت جای ستیز      ۲- ایضا. سپهر خسروی  
 ۳- «قصه تبریز» به حساب عددی ۱۸۳ است      ۴- یا ؛ اردبیل - اربل یا اربیل که همان  
 اربلای قدیم باشد شهری است در سرزمین پهناور بین زاب بزرگ و زاب کوچک (اراضی خلافت شرقیه)



بنا بر این بایزید پاشا را طلبیده گفت که با جنود بسیار به دفع این جبار بد کردار مبادرت باید نمود. زیرا که دو تیغ در یک نیام نگنجد و انداختن دو تیر از یک کمان صورت نیندد. باید که جای عبور از آب پیدا کنی تا متوجه ادرنه گردیم. بنا بر این، امرا بعد از تقدیم مشورت به صلاح شاه ملک، قاضی فضل الله را نزد والی استنبول فرستاده کشتی طلب نمود و حاکم آن دیار کشتی بسیار از جهت ایشان فرستاد.<sup>۱</sup> سلطان محمد به کشتی نشسته از آب عبور کرد. موسی چلبی بعد از استماع این خبر ترک ولایت کرده به دیار لاز<sup>۲</sup> گریخت و علی بیگ اوردنوس اوغلی<sup>۳</sup> و علی بیگ میخال اوغلی<sup>۴</sup> از موسی چلبی رو گردان شده احرام ملازمت سلطان محمد بسته به درگاه شتافتند. بنا بر این موسی چلبی در بلاد لاز قرار نا گرفته به جای دیگر رفت و اکثر امرا از وی فرار کرده به سلطان محمد پیوستند چنان که غیر از اختجی کسی در خدمت او نماند. سلطان محمد از ادرنه گذار کرده در صوفیه<sup>۴</sup> نزول فرمود. موسی چلبی با فوجی از بهادران میدان دلاوری در برابر سلطان صف آرای گردید. مردان مرد و بهادران میدان نبرد با یک دیگر مخلوط شدند و تیغ و شمشیر بر فرق یک دیگر کوفتند. گوهرهای تیغ آبدار از خون دلاوران نسام دار رنگ یا قوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوزدل سرهنگان جرار گونه لعل بدخشان پذیرفت. گرد میدان به فرق فرقدان نشست.

## نظم

زگرد سواران بهمن نهیب      زمین در فراز آسمان در نشیب

در آن گرد اسبان سرکش جهان      چو در زیر خاکستر آتش نهان

عاقبت لطف ابدی و عین عنایت سرمدی شامل حال سلطان محمد گشته، سپاه

۱- یعنی مانوئل دوم امپراطور بیزانس که سلطان محمد را در مقابل موسی حمایت کرد زیرا موسی قسطنطنیه را در محاصره گرفته بود. ۲- نسخ؛ لاز - منظور ناحیه سردسان است که قلم رو لازارگر بلیانویچ و فرزندان وی بود ۳- تصحیح از تاریخ عثمانی (ترکی) اوردنوس (افریئوس) از سرداران معروف ترک بود. نسخ؛ ارنانوس اوغلی ۴- صوفیه Sophra پای تخت بلنارسستان فعلی.

موسی چلبی را چون کاسه چینی<sup>۱</sup> درهم شکسته خدمتش راه فرار پیش گرفت. سپاه سلطان محمد وی را تکامیثی کرده اکثر ملازمان او را به ضرب شمشیر دودم به سرحد عدم فرستادند. در اثنای فرار به تقدیر ملك جبار اسب موسی چلبی در لای فرو رفت. سر و چه نام غلامی اسب او را پی کرد و حضرتش را دستگیر نموده بخدمت سلطان محمد آوردند به فرمان وی کشته گردید. اکثر ملازمان وی به اطراف واکناف عالم متفرق و پراکنده گشتند. عزب بيك پناه به حاکم افلاق برد و قاضی سماونی<sup>\*\*</sup> و محمد بيك ميخال اوغلی<sup>۲</sup> گرفتار گردیدند و سلطان محمد بر تمامی بلاد روم ایلی مستولی گردید.

### گفتار در محاصره نمودن محمد بيك قرامان اوغلی شهر بورسا را

در آن اوان که سلطان محمد بر سر موسی چلبی رفته بود، قرامان اوغلی نیز مخالفت کرده علم عزیمت به جانب بورسه بر افراخت. در اثنای راه در حصار - سوری<sup>\*\*</sup> مستولی گشته در حوالی بورسه نزول نمود. حاجی عوض پاشا مردم بلوکات را به شهر در آورده و اسباب حصار داری را به اکمل وجهی مرتب داشت. در آن اثنا قرامان اوغلی با سپاه جراد قلعه را مرکز - وار در میان گرفته تمامی شهر را سوزانید و آب را در خندق انداخت. عوض پاشا از اندرون نقب زده آب را به جای دیگر روانه گردانید. در آن اثنا، خبر آوردند که نعش موسی چلبی را به قاپولوجه آورده اند که در مقبره آبا و اجدادش که در بورسه است دفن نمایند. بنا بر آن، خوف تمام بر خاطر قرامان اوغلی مستولی شده از ظاهر بورسه کوچ کرده به جانب دیار خود فرار نمود. ندیمی که داشت به او گفت که ما از مرده پادشاه روم چنین می گریزیم اگر زنده او بیاید حال ما چگونه خواهد شد.

۱ - نو: کاسه چلبی ۲ - تصحیح از تاریخ عثمانی (ترکی) - نسخ، میخال بيك

چون خبر مخالفت محمد بیک قرامان اوغلی به سلطان محمد رسید ، با سپاه بسیار و دلاوران شیرشکار با پسر اسفندیار<sup>۱</sup> و والی گرمیان<sup>۲</sup> متوجه دیار قرامان شد. چون حوالی آق شهر محل نزول جنود بهرام قهر گردید، چریک منصور به یک حمله آن شهر را مسخر گردانیدند. بعد از فتح آن شهر به طرف قونیه روان گشت. از آن جانب، محمد بیک جرأت کرده قدم به معرکه پیکار نهاده جنگ بسیار نمود. آخر الامر به واسطه اصلاح علما کدورت جانین به صلح و صفا مبدل گردید و بیگ شهر و سوری حصار و نیکدر<sup>\*\*</sup> تسلیم وی نمود.

سلطان از جامه خانه بخشایش خلعت انعام و احسان بر قامت قابلیت وی پوشانیده روانه دیار خود گردید و سلطان محمد نیز عازم بورسه گشت.

### وقایع متنوعه

هم در این سال، سلطان محمد بن شاه ولد والی بغداد بود. پس از عم میان او و اقران اختلافی شد.<sup>۳</sup> در این وقت شاه محمد ولد قرا یوسف در اربل<sup>۴</sup> بود. پس از استماع پریشانی بغداد بدان جا ایلغار کرده ناگاه در دروازه سوق السلطان فرود آمد. قضا را امیر بخشایش که در عهد سلطان احمد به داروغگی منصوب بود، عبدالرحیم ملاح را که در این وقت از قبل سلطان شحنه آن جا بود به قتل آورد و آشوبی در آن جا پدید آمد و سلطان محمد به شوشتر گریخت و شهر بغداد به تصرف شاه محمد درآمد.

و هم در این سال ، میرزا رستم به تبریز رسید. قرا یوسف وی را تعظیم و

۱- پسر اسفندیار ترجمه اسفندیار اوغلو است. سلاطین ناحیه قسطنطنیه معروف بودند به آل اسفندیار یا به اصطلاح ترکی اسفندیار اوغلو ۲- پادرمیان اوغلی یعقوب بیک و چند اوغلی اسفندیار بیک (رک؛ تاریخ عثمانی) ۳- مطب. ص ۱۲۷: بعد از واقعه سلطان احمد ، اولاد شاهزاده ولد بن شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس یعنی سلطان محمد و سلطان اویس حاکم بغداد شدند و میان ایشان اختلاف عظیم شد. ۴- تصحیح قیاس - نسخ ، مطب. اردبیل

تکریم بسیار فرمود و به عزم فرستادن وی به عراق متوجه مراغه گشت و سپاه بسیار روانه گردانید.

در این سال، ایلچیان پادشاه دشت قبچاق و رسولان امیر شیخ ابراهیم از شروان به درگاه شاهرخ سلطان آمدند.

### گفتار در قضایائی که در بلاد ماوراءالنهر واقع گشته است

در این سال، امیر شاه ملک به فرمان شاهرخ پادشاه، در اواسط رمضان از سمرقند متوجه صوران\*\* گشت و امیر موسی کا و امیر ترخان را با فوجی شجاعان به رسم منقلای روان ساخت. چون امیر شیخ نورالدین از توجه بهادران میدان کین خبر یافت، فرار کرده پناه به حاکم مغولستان برد. امرای منقلای از عقب رفته ولایت او را غارت کردند. در آن اثناء، عبدالخالق بر سر وی آمده مردمان او را متفرق گردانید. امیر شیخ نورالدین نزد محمدخان پسر خضر خواجه اوغلان رفت و سعی بسیار کرد تا ایلچیان امیر شاه ملک را گرفتند و یازده هزار سوار همراه آن ناپاکار به ماوراءالنهر فرستاد. ایشان قلعه سیرام را محاصره کردند.\*\*

امیر شاه ملک با سپاه بسیار متوجه مغولان و امیر شیخ نورالدین شد. شایسته<sup>۱</sup> را با دوهزار<sup>۲</sup> سوار به سرخانه کوچ روانه نمود. ایشان خانه کوچ مغولان را غارت کردند. مغولان چون از این حال وقوف یافتند متفرق شدند. امیر شاه ملک روانه مغولستان گردید. امیر شیخ نورالدین از امداد محمد خان مایوس گشته ایلچی به چنگیز اوغلان فرستاد و التماس نمود که کس نزد امیر شاه ملک فرستاده گناه او را درخواست نماید. چنگیز خان در حال [رمضان ازبک<sup>۳</sup>] را که از نو کران او بود

۱- مط ۱۱۸؛ شایسته که نوکر شایسته او بود. - نسخ: شاه رستم

۲- ۱۱۸؛ یازده هزار ۳- تکمیل از مط. ص ۱۲۱- نو: ارمک - پاه اورمک

نزد امیر شاه ملك فرستاده از صلح سخن راند. اما در گیر نشد.  
 امیر شاه ملك به صوران آمد و با دو نو کر نزد امیر شیخ نورالدین رفت.  
 او نیز با دو نو کر بود. هر چند نصیحت کرد تركه متخاصمت کن قبول نکرد. امیر  
 شاه ملك به اردوی خود آمد و امیر شیخ نورالدین با دو سوار فزديك به قلعه ایستاده  
 بود. امیر شاه ملك به هر قداق گفت تو مرا به جای برادری. اگر قدم جرأت پیش  
 نهی و دست بردی به وی نمایی بهادری تو در آفاق اشتهار خواهد یافت و شاه رخ  
 پادشاه نیز ترا رعایت تمام خواهد کرد. \*\*

هر قداق قبول کرده بر در قلعه رفته پیاده شد. چند کورت زانو زده امیر شیخ  
 نورالدین هم خم شده او را در بغل گرفت. چون هر دو دست هر قداق بر پشت امیر  
 شیخ نورالدین به هم رسید، به هر زوری که داشت او را فرو کشید و چون بر زمین  
 افتاد زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از میان کشید. دو نو کر امیر شیخ نورالدین که  
 در بیرون قلعه بودند، بر سر او دویدند و یکی شمشیر بر بازوی او فرود آورد.  
 هر قداق امیر شیخ نورالدین را در زیر زانو نگاه داشته شمشیری حواله آن سوار  
 کرده چنان زد که لبهای اسب او بریده شد و اسبان ایشان رم کرده شمشیری بر  
 روی امیر شیخ نورالدین زد چنان که انگشتهای دست او که منع تیغ می کرد  
 [با نیم سر<sup>۲</sup>] جدا شد. امیر شاه ملك از دور نظاره می کرد. چون هر قداق سر بالا  
 کرد، امیر شاه ملك با دو یست سوار تاخته به در قلعه رسید و هر قداق هنوز بر سینه  
 امیر شیخ نورالدین بود. چون مدد رسید، برخاسته به يك شمشیر دیگر سر او را  
 جدا کرد. امیر شاه ملك صوران را محاصره کرد. در آن اثنا حضرت شاه رخ او را  
 طلب کرد که اهل قلعه از تو در وهم اند. تو پیش ما آی تا کس فرستاده ایشان را  
 طلب نمائیم. امیر شاه ملك به اردوی همایون آمد. حضرت شاه رخ از ما وراء النهر

۱- مط - نسخ: سیرام.

۲- مط : بینی بایک کلمه سر

برخاست و روانه هرات گردید.<sup>۱</sup>

### تفتار در قضایائی که در بلاد فارس واقع گشته

در این سال، میرزا اسکندر متوجه کرمان شد و فوجی را به تاخت بم و گرم سیرات روان ساخت و خود با جمعی از شجاعان در حوالی کرمان نزول نمود<sup>۲</sup> و گروهی را از سپاه به محاصره سیرجان<sup>۳</sup> گذاشته بود. مردمان قلعه غافل بر سر ایشان شیخون آورده جمله را متفرق ساختند. میرزا اسکندر گریختگان را سیاست کرد و سلطان حسین بر لاس را به دفع مردم سیرجان روان ساخت و میان ایشان محاربه درغایت صعوبت دست داد.<sup>۴</sup> سیرجانیان مغلوب گشتند. ایشان مظفر و منصور به اردوی میرزا اسکندر آمدند. کرمانیان [مرتضی اعظم سید شمس الدین بمی<sup>۵</sup>] را به استغاثه فرستاده مال و خراج قبول نمودند. بنا بر آن میرزا اسکندر صلح کرده به طرف شیراز مراجعت نمود.

چون میرزا رستم به اصفهان رسید، خواجه احمد صاعدی با سایر اکابر به استقبال آمد. [میرزا مدت دو ماه در آن جا اوقات می گذرانید]<sup>۶</sup> و خواجه احمد صاعدی را در عید اضحی به قتل آورد.<sup>۷</sup> بنا بر آن شهریان آغاز مخالفت کردند.

- ۱- در مجمل فصیحی و مطلع السعدین قتل شیخ نورالدین در جزو وقایع سال ۸۱۳ آمده است. کلاویخو نام امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را به عنوان دو پیشخدمت خاص و مقرب تیمور ذکر کرده و این پیشخدمتان خاص بودند که به کلاویخو دستور دادند، بدون دیدار تیمور و گرفتن جواب نامه پادشاه کاستیل، از سمرقند حرکت کنند. رقابت این دو امیر بدین ترتیب ریشه چندین ساله داشته. کلاویخو نوشته است که در مجلسی این دو امیر هدایائی به تیمور تقدیم داشته‌اند. (ترجمه ص ۲۴۸-۲۴۷)
- ۲- مط. ص ۱۲۵: هر جا لشکرا و رسید از عمارت و زراعت اثر نماند. ۳- نسخ: کرمان
- ۴- مط. ص ۱۲۵: میرزا اسکندر عبدالصمد را به جانب خببص (شهنا دکنونی) فرستاد. سلطان حسین به دفع او از کرمان روان شد. ۵- مط. نسخ: امیرجان بن سید شمس الدین بمی- اسم کامل او شمس الدین ابراهیم بمی است که در حبیب السیر شمس الدین علی ضبط شده (رک: تاریخ کرمان سالاریه)
- ۶- فقط نو ۷- مط. ۱۲۶: چون خواجه احمد صاعدی خلاف احکام رستمی می‌کرد. قرار دادند که چون به مبارکباد عید اضحی آید او را تنها به مجلس آورده از میان بردارند.

در آن اوان میرزا اسکندر به حوالی اصفهان رسید. میرزا رستم ناچار روانه خراسان شد.

### واقعه متنوعه

در این سال، ایلچیان هندوستان از نزد خضرخان با تحفه قراوان، همراه قاضی مولتان<sup>۱</sup>، به درگاه شاهرخ سلطان آمدند و زری چند که به نام نامی حضرت شاهرخی سکه زده بودند آوردند.

### وقایع صحنه صفت عشر و ثمانماه

#### ومحاربه نمودن قرايوسف ترکمان با سلطان ابراهیم پادشاه شروان

در آن اوان که سلطان احمد جلایر عازم تبریز شده بود، از شیخ ابراهیم والی شروان استمداد نموده بود. بنا بر آن شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث<sup>۲</sup> را با جنود سنگین به مدد سلطان ارسال نمود. شروانیان در روز جنگ نزدیک اردو فرود آمدند. در آن اثنا، فوجی از سپاه ترکمان که به جنگ نرفته بودند بر سر ایشان ریخته خدمتش را دستگیر کرده پیش قرايوسف بردند<sup>۳</sup>. چون این خبر به شروان رسید، شیخ ابراهیم رسولان با تحف قراوان به درگاه شهریار ترکمان ارسال نموده فرزند را طلب کرد.<sup>۴</sup> قرايوسف گفت که شروان در جوار آذربایجان واقع شده و شیخ ابراهیم با حاکم بغداد محبت و اتحاد دارد و با والی تبریز مخالفت می کند. آخر از غایت مرحمت از سر خون او گذشته او را با اموال قراوان به نزد حاکم شروان فرستاد و بعد از چند گاه شیخ ابراهیم فرزند خود کیومرث را به علت آنکه از هواخواهان قرايوسف است شربت فنا چشاند و سپاه بسیار و گروه بی شمار جمع

۱- مط. مج. یاد متولیان. نو: حاجی مولتان

۲- مط ص ۱۱۵، مج. یاد گوهر شاد. نو: گوهرشاه. پیداست که کاتب یا مؤلف کیومرث را به اشتباه گوهرشاد خوانده است

۳- مط: امیر قرايوسف او را گرفته در قلعه

۴- نو: گناه فرزند را طلب کرد.

کرده به اتفاق کوستندیل والی گرجستان و [امیر سیدی احمد شکی<sup>۱</sup>] کمر مخالفت قرایوسف در میان بسته متوجه میدان قتال وجدال گردیدند.

از آن جانب، قرایوسف تر کمان، باجنود فراوان، کامکار کامران عازم شنبه-غازان گردید. امیر قرامان را باجمعی بهادران که به ناولک تیر آتش بار کوه گذار کمر بند جوزا را برقبه گنبد خضرا دوزند و به نولک سنان جان سنان کلف از روی ماه پر بایند.

### نظم

غبار خیلشان ایر و گشاد تیرشان بساران

شعاع تیغشان برق و خروش کوششان تندر

با معاونت میر آخوران که از جمله مردمان او بودند منقلای گردانیده قرایوسف باپا حاجی بیک گاورودی را به محافظت اردبیل مقرر گردانید.

شیخ ابراهیم، در کنار آب کمر، نزول کرده گرداگرد او را خندق بریده بود. سپاه قرا یوسف مانند باد از آب عبور کرده بر مخالفان حمله نمودند. امیر - قرامان و امیر بسطام باغلبه تمام در میان خیام مخالفان درآمدند. شروانیان آغاز قتال وجدال نمودند. نعره بهادران و تکبیر و تهلیل غازیان و غریو شروانیان و گرجیان گوش فلک الافلاک را کر کرد و آواز کوس حربی و صدای نای رزمی زلزله در کوه و ولوله در آن گروه پر شکوه انداخت. سلطان ابراهیم بر سپاه قرایوسف نظاره کنان از کردار نا اندیشیده پشت دست کنان. زیرا که ازجنود انبوه و گروه پر شکوه دریائی یافت در جوش و هوا از بانگ اسبان ودلاوران در غلغله و خروش و کوستندیل باجمعی مخاذیل از برای نام و ننگ قدم به میدان جنگ نهادند و در مقام جان سپاری درآمدند و کمر عناد بر میان بسته در اطفاء نوردین<sup>۲</sup> هدی سعی

۱- مط - نسخ و پسران شمس الدین علی حاکم شکی ۲- پا: انتقام - ناظر است به آیه پدیدون

ان یطفؤا نورالله بافواهم (سوره توبه ۳۲) یا پدیدون لیطفؤا نورالله (سوره صفا ۸)



کردند و فضای آورد گاه از سلاح و اعضای مرد و مرکب ناپدید گشت و صفحه خنجر نیلوفری بر چهره گرجیان زعفرانی گشت و گرزگران سنگ مغر و سر را درهم شکست.

## نظم

ظفر جویان شده لرزان چو سیماب از بر آتش  
جهان سوزان شده پنهان چو آتش در دل آهن  
زبان تشنه اندر کام هم چون نعل بر آتش  
به زیر خود و مغر مرد هم چون سر مه درهاون  
همی جوشید خون از حلقه تنگ زره بیرون  
بدان گونه که آب نار پالاید چسو پرویزن  
سنان رمح خون خواران چو فقر و فاقه سینه نخل  
سر شمشیر عیاران چو خواب و باده مرد افکن  
بجست از کاسه سر کعبتین دیده گردان  
بساط نبرد شد میدان و مهره مهره گردن  
شروانیان و گرجیان از نهیب شیر رایت قرا یوسف تر کمان رو باده صفت پشت  
به هزیمت دادند و از فر چتر همایون چون راسو به هر سو تریزان شدند و  
اصناف اموال و انواع نفایس به جای گذاشتند چنانچه میدان جنگ پر از رخوت<sup>۱</sup>  
زرین و ظروف سیمین و خيام بود.

## نظم

ز عکس جامه رنگین هوا چو باغ ارم  
زمین ز توده یاقوت سرخ چون گلنار  
ز بس که نافه مشک و شامه کافور  
شده نسیم صبا هم چو کلبه عطار

سپاه قرایوسف گرجیان را نیز در میان گرفته به زخم شمشیر بران و رماح جانستان، اکثر آن بد کیشان را بر خاک هلاک انداخته کوستندیل را دستگیر کردند. سلطان ابراهیم در خندق افتاده دست وی شکست. در این اثنا، ترکمانی به وی رسید. از صعوبت درد دست خود را به وی نمود. آن شخص قوطه‌ای در گردن وی انداخته به خدمت قرایوسف آورد و از فرزندان نامدار و امرای عالی‌تبار غضنفر و اسدالله و خلیل‌الله و منوچهر و عبدالرحمن و نصرالله و هاشم و قاضی پادار و امیر هوشنگ دستگیر گشتند. چون مردمان شروان در جنگ سستی کرده بودند، قرایوسف متعرض ایشان نگشت و جمیع محبوسان گرجستان را به قتل آوردند و کوستندیل را پیر بوداق به دست خود گردن زد و سلطان ابراهیم را مقید ساخته به تبریز برد. روزی سلطان ابراهیم از درد دست شکایت کرد. امیر قرا که اتابک سلطان پیر بوداق بود و سلطان ابراهیم را نگه می‌داشت به عرض رسانید. قرایوسف او را طلب نمود. چون والی شروان به نزد شهریارتر کمان آمد، جوانان رعنا و صاحب‌حسان زیبا به موجب فرموده او را کاسه داشتند. سلطان ابراهیم بی‌خوف و بیم چندان کلمات دل‌پذیر بر زبان آورد که قرایوسف محب او شد. در این اثنا، اخی قصاب گفت که هر چه سلطان ابراهیم از نواب دیوان قبول کرده است ما ضامن او می‌شویم که ادا نمائیم. قرایوسف سخن اخی قصاب را قبول نمود. آخر به واسطه مکارم اخلاق و حسن اشفاق، حرکات ناپسندیده او را نا کرده انگاشت. بند از پای او برداشته در جنب خود جای داد. سلطان ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول نمود که به خزانه عامره فرستد. در آن زمستان در خدمت قرایوسف توقف کرده در بهار روانه شروان گردید.

### لشکر فرستادن شاهرخ پادشاه به بدخشان

در این سال، شاهرخ پادشاه میرزا ابراهیم سلطان و امیر مضراب و امیر

فیروز شاه ترخان و امیر علی ترخان را با جمعی از بهادران به تسخیر بدخشان فرستاد و امرای عالی شان از بغلان عبور کرده در بلده کشم نزول نمودند.<sup>۱</sup> شاه بهاءالدین والی آن دیار با خویش و تبار به کوهپای سخت و بیشه های پردرخت پناه برد. امرا از کان لعل گذشته در حوالی شهر نزول نمودند. آن موضع منبع آب جیحون است.<sup>۲</sup> امرا حکومت آن بلاد را به شاه محمود برادر شاه بهاءالدین تفویض نموده به هرات مراجعت نمودند.

### لشکر فرستادن شاهرخ پادشاه به خوارزم

در این سال، شاهرخ پادشاه امیر علی که کو کلناش و الیاس خواجده را بنا جنود بسیار به تسخیر خوارزم فرستاد. [مبارک شاه]<sup>۳</sup> امیر اید کو که حساب کم آن دیار بود از استماع این خبر مضطرب گشته رسولان کاردان نزد امرا فرستاده پیشکش و ساوری قبول نمود<sup>۴</sup> و در آن اثنا نو کران سید علی ترخان و الیاس خواجده بدطرفی رفته بودند. جمعی از مردمان خوارزم را بی تقریب نزد او به قتل آوردند. بنا بر آن، شهریان یاغی شده آوازه انداختند که چنگیز اوغلان به مدد رسید. بنا بر آن، امرا از بالای قلعه کوچ کرده خوارزمیان ایشان را تعاقب نمودند و اموال فراوان به دست آوردند. [مبارک شاه] امیر اید کو اکثر آن اموال را از ایشان گرفت. بنا بر آن آغاز مخالفت کردند. شاهرخ پادشاه امیر شاه ملک را به حکومت آن دیار فرستاد. شهریان بی آن که جنگ کنند قلعه را تسلیم نمودند. امیر شاه ملک در آن جا متمکن گردید.

۱- مط. ص ۱۳۵: از راه بغلان به اشکوش آمده شاه بهاءالدین به طرف بدخشان گریخت... میرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده درکشم توقف نمود. ۲- شاه لشکر منصور از کان لعل گذشته به ولایت سغنان و غند(؟) و یامیر در آمدند و آن مواضع منبع... (در باب بدخشان و سرچشمه های جیحون رجوع شود به اراضی خلافت شرقیه)- نو، در حوالی [؟]  
۳- مط ۱۳۸. در نسخ نیست. مبارک شاه ایدکو یعنی مبارک شاه پسر ایدکو ۴- مط ۱، صلح- جویان ساوری بیرون فرستادند و اکثر خوارزم دل بر صلح نهادند.

### ذکر احوال عراق و فارس و گرفتن میرزا اسکندر قم را\*

در این سال، میرزا اسکندر مردمان کاردان نزد خواجه محمد قمی فرستاد و از ملازمان خواجه جوانی که در کمال قابلیت و حسن و ملاحظت<sup>۱</sup> بود طلب کرد و خواجه به هیچ وجه ملتفت نمی‌شد. بنا بر آن، میرزا اسکندر با سپاه زیاده از عدد انجم در حوالی قم نزول نمود و نواحی آن را مسخر فرمود و [کوئوال قلعه<sup>۲</sup> گیو علی دمه سر نام را مقید<sup>۳</sup>] به دروازه قم برد و مردان جنگی قم جنگهای مردانه کردند و میرزا اسکندر را کاری از پیش نرفت و در این حال نصرالله صحرایی که حاکم ساوه بود اندیشید که هر گاه قم فتح شود نوبت ساوه نیز خواهد رسید با آن که میان او و محمد قمی نیک نبود، عم زاده خود عماد کور را با سپاه چند جلد به مدد فرستاد. خواجه محمد را بدان سبب قوت و شوکت زیاد شد. میرزا اسکندر از ظاهر قم برخاسته خواست به اصفهان رود. مظفر فراهانی که معتمد خواجه بود، کتابتی پیش میرزا اسکندر فرستاد و پیغام داد که اگر حکومت [مالی]<sup>۴</sup> قم را به من تفویض کنند و به عهد و سوگند مؤکد سازند شهر را تسلیم نمایم. چون عهد و پیمان استحکام پذیرفت، آن نمک به حرام آغازم کرد و فریب کرد و با خواجه محمد راست آورد که رعیت قم [که] اکثر در قلعه بودند به شهر روند تا محافظت نمایند و مردم را در شهر متفرق ساخت و خود با خواص و برادرزاده خواجه، امیر محمود، در شهر به رسم محافظت نشسته در هر جا به هسر بهانه ملازمان امیر محمود را گذاشت<sup>۵</sup> چنانچه با امیر محمود زیاده از پنج شش نفر نماند. از دروازه کنکان

\*- فصل در نسخه نونیست.

- ۱- مط ص ۱۳۰: از مردم خواجه امردی خوش شکل بود
- ۲- مط ۱، و کوئوال کیوعلی در
- سر نام مقید... به قیاس عبارت جمله قبل، منظور از نواحی حومه شهر است و قاعده<sup>۳</sup> می بایست قلاع نواحی آمده باشد
- ۳- مط - کلمه در نسخه نیست ولی مطالب بعد ثابت می‌کند که خیانت مظفر جهت احراز تصدی «ضبط مال» قم بوده نه حکومت آن شهر
- ۴- «می‌گشت» در نسخ آمده شاید هم، می‌گماشت.

بیرون رفته امیر محمود را گرفت و فوجی از لشکر میرزا اسکندر که به مشورت مظفر کافر نعمت در خانقاه خواجه علی صفی در بیرون همین دروازه بودند از کمین غند بیرون آمده او را به اصفهان بردند و خواجه را با برادرزاده به قتل آوردند و حکومت قم رجوع به عبدالله پروانچی شد و ضبط [مال حسب المعاهده] <sup>۱</sup> به مظفر مقرر گشت و میرزا اسکندر در این سال، اصفهان را تاختگاه ساخت. اصفهان را صفای دیگر پیدا شد.

### ذکر احوال پادشاه ایران قرایوسف ترکمان

در این سال، قرایوسف ترکمان به طرف دیار بکر رفت و از جهت پیر بوداق طوی شاهانه و جشن خسروانه ترتیب نمود و پیر بوداق خان با جمعی از خواص و فوجی از اهل اختصاص در بزم نشسته ایواب فرح و نشاط بر گشاد و نغمه عود و چنگک از مظهر بان خوش آهنگ بلند شد و ساقی ماه پیکر قدح می ناب به رنگ عقیق مذاب در داد و ساغر شراب به سان جام زرین آفتاب گردان کرد چنانچه هزار گوسفند و صد مادیان ذبح کرده بود. باقی یراق را بر این قیاس باید نمود <sup>۲</sup>. امرای ترکمان و اعیان آذربایجان را اسبان نامدار و پوستینهای زرنگار عنایت فرمود. بعد از آن علم عزیمت به جانب بدلیس <sup>۳</sup> بر افراخت و امیر شمس الدین حاکم آن دیار با خویش و تیار شرایط خدمتکاری و جان سپاری به جای آوردند. قرایوسف حکومت ترجان را به قرا بهادر رجوع فرموده بعد از آن با عساکر چون سد سدید متوجه حمید <sup>۴</sup> گردید. در اثنای راه قلعه جرموک را مسخر کرده اکثر مردم ایشان را به قتل

۱- مط، مع- یا آن مال ۲- در این جا مطلع السعدین اضافه می نماید: از سرداران روزگار که نام ایشان بر اوراق لیل و نهار نگاشته اند کسی لشکر آراسته تر از امیر قرایوسف نداشته.  
 ۳- شهری در جنوب غربی دریاچه وان با حصار از سنگ (اراضی خلافت شرقیه)  
 ۴- یعنی شهر آمد. با ایالت حمید در آناتولی اشتباه نشود. ایالت حمید واقع است بین قرمان و گرمیان و منشأ (اراضی خلافت شرقیه)

آورد. بعد از آن متوجه قلعه ارغنی<sup>۱</sup> گردید [قرائن عثمان نیز به استقبال آمده بعد از جنگ بسیار منهزم گشته به قلعه متحصن گردید. قرایوسف از آنجا عود نموده بنا بر مخالفت امیر بسطام متوجه عراق شده سلطانیه را خراب کرده در بیستم رجب در بلده تبریز نزول فرمود.

### وقایع متنوعه

در این سال از پیش دای مینک خان رسولان به هرات آمدند و در باغ زاغان به شرف ملازمت شاه رخ پادشاه سرافراز گردیدند و آن حضرت شیخ محمد بخشی را همراه ایشان به خطای فرستاد.

هم در این سال، قرایوسف ترکمان از تبریز به قزوین آمد و از آنجا متوجه همدان گردید. میرزا اسکندر با سپاه بلا اثر وی را استقبال نمود [و گرداگرد اردو را خندق کند. اردوی قرایوسف نمایان بود. لشکر میرزا اسکندر بغایت هراسان بودند]<sup>۲</sup>. در آن اثنا، مرضی صعب به قرایوسف مستولی گشته به جانب آذربایجان مراجعت کرد<sup>۳</sup>. چون به گاورود رسید، حاکم آن دیار با حاجی بیک به خدمت رسیده رعایت تمام یافت. بعد از آن قرایوسف روانه تبریز گردید. در عاشر شهر جمادی الآخر در آن بلده نزول فرمود.

و هم در این سال، شاه رخ پادشاه به اراده یورش آذربایجان از هرات

۱- شهرکی بین آمد و خریوت در مشرق ملاطیه، در میان دو شاخه از متفرعات دجله علیا.

۲- مط. ص ۱۴۱، از آنجا به قلعه سارد رفته جمعی به محاصره آن بازداشت و به ماردین آمده خزائن در قلعه آن نهاد و کوتوالی آن به قراجهادر داد و به طرف آمد و امیر قرائثمان روان شد و مزروعات آمد و جرموک را چرانیده اهالی جرموک امان طلبیدند و امیر قرایوسف به قرار آن که هزار اسب تسلیم نمایند امان داد و ایشان در ادا عمل نموده امیر یوسف به غلبه قلعه را مستخر ساخت و قتل عظیم واقع شد و از آن جا به شهر ارغن آمد. ۳- فقط یا

۴- مط. ص ۱۵۰، میرزا اسکندر خبر یافته گفت میرزا قرایوسف از بیم ما گریخت و دست عجز در دامن ضعف و مرض آویخت

به نیشابور آمد. از آن جامکتوبی به اسکندر نوشت مضمون آن که: «رایات عالیات جهت دفع قرایوسف تر کمان متوجه آذربایجان است. می باید که آن فرزند در رفع اعلام شوکت سپاه تر کمان و دفع اعدای مملکت این دودمان سعی و اهتمام به جای آورد و از سلوک طریق موافقت این جانب خود را معاف و معذور نسداد و جنود فارس و عراق را جمع آورده در نواحی ری به اردوی گردون شکوه پیوندد». چون مکتوب مذکور به مطالعه میرزا اسکندر رسید، تصور کرد که شاهرخ پادشاه داعیه تسخیر عراق دارد. بنا بر آن مخالفت کرده سکه و خطبه به نام خود زد و فوجی را به تاخت سمنان و جمعی را به نهب قهستان روانه گردانید. کافی اسلام را [با خلعتهای خوب و اسبهای مرغوب به حکام قندهار و سیستان]<sup>۱</sup> فرستاد و [صدر مکاتبات]<sup>۲</sup> ایشان را بدین عبارت نوشته بودند. «القائم بامر المسلمین و ولی امیر المؤمنین سلطان اسکندر»<sup>۳</sup>\*

حاکم سیستان<sup>۴</sup> ایلچی او را گرفته به درگاه شاهرخ پادشاه فرستاد. آن حضرت در آن زمستان در مازندران قشلاق نمود. هم در این سال، شاه محمد بن قرایوسف تر کمان از بغداد به شهر زور در آمد. محمد سارو تر کمان بعد از جنگ بسیار دستگیر گشته در قلعه [هیت]<sup>۵</sup> محبوس شد. در این سال، بابا حاجی بیک گاورودی، بعد از عهد و پیمان، با فرزندان و برادران، به درگاه قرایوسف تر کمان آمد. آن حضرت از غایت مروت گاورود را با توابع و لواحق با ششصد قریه دیگر به مشارالیه شفقت نمود و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که مهر به نشان همایون زند و بی استصواب او ارکان دولت در امور کلیه و جزئیه هیچ مهمی را به فیصل نرسانند و برادرش حاجی محمد را نیز

۱- مط- نو: اسباب - پا: اسبابها ۲- مط ص ۱۳۷: [به طرف سیستان و قندهار و گرم سیر

نامزد فرمود و چند سر اسب قازی و زینهای زرین و خلعتهای فاخر جهت سرداران ولایت مذکور]

۳- مط- پا ندارد- نو: نشان را بدین عبارت نوشته ۴- یعنی ملک قطب الدین ۵- مط،

میج- نو: است- پا ندارد.

رعایت زیاده از گمان او نمود. ❖

### متوفیات

در این سال جناب سیادت مآب افادت پناه افاضت دستگاہ، عمدة العلماء و قدوة الأماجد والحکماء، امیر سید شریف علامه جرجانی از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود.

در تاریخ سنهٔ تسع و سبعین و سبعمائه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر- زرد اقامت داشت، امیر سید شریف به نواحی اردو رسید. خواست که با شاه ملاقات نماید و او را بی واسطه به حال خویش دانا گرداند. در آن اثنا مولانا سعدالدین مسعود انسی<sup>۱</sup> را دید که به خدمت شاه شجاع می‌رود. خود را در لباس لشکریان به وی نموده گفت که من مردی غریب و تیر اندازم. از ولایت مازندران بدین داعیه آمده‌ام که در نظر پادشاه سه‌چوبه تیر اندازم. امید آن که به هنگام فرصت ملتمس مرا به عرض رسانید. در رکاب مولانا سعدالدین تا در بارگاه پیاده رفت. مولانا گفت در همین منزل توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون خدمت مولانا به شرف ملازمت پادشاهی فایز شد، سخن تیر انداز غریب را عرض کرد. شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف به درگاه آمد. چون شاه از کیفیت تیر اندازی پرسید، جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود، از بغل بیرون آورده به دست شاه شجاع داد. شاه از مطالعه آن صحیفه به حال امیر سید شریف دانا شد. مراسم تعظیم و تکریم به تقدیم رسانید و نقد و جنس

\* بین دو ستاره فقط در نسخهٔ پا

۱- پانسی، سعدالدین انسی - این شخصی همان است که دختر ملک عزالدین لورا برای شاه شجاع صیغه عقد خوانده و همان است که دیوان شاه شجاع را نظماً و نثرأ، از عربی و فارسی جمع‌آوری کرده است (تاریخ عصر حافظ تألیف مرحوم دکنر غنی ص ۳۳۳، ۳۱۴) در خلال مجموعهٔ مذکور این شخص خود را سعدانسی خوانده.



بسیار انعام فرمود و آن جناب را همراه خویش به شیراز برسد و منصب تدریس دارالشفای خود را به آن سید فضیلت انما تفویض کرد و امیرسید شریف ده سال در فارس به افادۀ اهل فضل و کمال پرداخت.

در سنه تسع و ثمانین و سبعمائۀ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح نمود، حکم فرمود که آن جناب به سمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی، افادت و حقایق دستگامی به موجب فرمان واجب الأذعان بدان بلده شتافته تا زمان فوت آن حضرت آن جامی بود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعدالدین تفتازانی<sup>۱</sup> مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیرسید شریف به سبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد.

## نظم

خدائی که بالا و پست آفرید      زبردست هر دست دست آفرید

و چون امیر تیمور گورکان به جهان جاودان انتقال نمود، نوبت دیگر آن قدوه<sup>۲</sup> اولاد خیر البشر و مقتدای علمای دانشور، از ماوراءالنهر به شیراز شتافت. مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود. از جمله تصانیفش شرح مواقف در علم کلام، حاشیه بر شرح تجرید قدیم، شرح کافیه، حاشیه بر شرح مطالع، حاشیه بر شرح طوابع، حاشیه بر شرح شمسیه، حاشیه بر تصریف [حاشیه بر کشاف، حاشیه بر متوسط]<sup>۳</sup> حاشیه بر مطول [حاشیه بر حکمة العین، حاشیه بر معاجز کلمات، حاشیه بر شرح مختصر عضدی در اصول و حاشیه بر شرح هدایه میرک چنگی و رساله صرفیه و کبری در فارسی در منطق و شرح مفتاح در معانی]<sup>۴</sup>

۱- سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی منولد در صفر سال ۷۲۲ در تفتازان از ولایت نسا و متوفی در ۷۹۲ ق.

۲- فقط در نسخه یا

### او در وقایع سنه

#### ذکر قضایائی که در بلاد ماوراءالنهر واقع گشته

در این سال، میرزا الغبیک با جنود فراوان عازم اندجان شد. میرزامیرک احمد حاکم آن دیار تاب مقاومت نیاورده پناه به کوه اوراتپه برده میرزا الغبیک قلعه اخسی را تسخیر کرده حکومت آن را به پاینده بکاول رجوع نموده به جانب اندجان توجه نمود. ایالت آن دیار به امیر موسی کا و امیر محمد تابان قرار گرفت و شاهزاده سعادت‌مند به جانب سمرقند معاودت نمود. میرزا میرک احمد بعد از مراجعت الغبیک، با جنود مغولستان به حوالی اندجان آمد و با امیر موسی کا و امیر محمد تابان جنگ کرده ایشان را به قتل رسانید و باقی امرا اندجان را حفظ کرده مغولان آن دیار را تاخته روانه دیار خود شدند.\*\*

#### گفتار در توجه نمودن شاهرخ پادشاه به جانب

##### اصفهان و گرفتار شدن میرزا اسکندر

در اوائل این سال، پادشاه نیکو خصال شاهرخ از مازندران بیرون آمده علم عزیمت به جانب اصفهان برافراخت با سپاهی که از کثرت ایشان هامون و کوه به ستوه می آمد. جوانان نام‌دار پلنگ افکن شیر شکار که به نوک خدنگ جان‌ستان عقد جواهر<sup>۱</sup> فلک گشودندی و به سهام عقاب پرنسین<sup>۲</sup> آسمان را ربودندی.

#### نظم

زده در قلبها چون عشق آتش  
همه چون چشم تر کان فتنه انگیز

همه چون ابروی خوبان کمان کش  
همه چون هجر مرد انداز و خون ریز

۱- شاید، عقدچوزا - نسخ، عقده جواهر

۲- مقصود نسرطایراست و نسر واقع.

همه چون آتش سوزان درون سوز همه چون غمزه دلبر جگر دوز  
چو اشک عاشقان از بهر دلبر جهان پیمای و خونی و دلاور  
کوچ بر کوچ روانه گردید. چون این خبر محنت اثر به میرزا اسکندر رسید،  
امیر یوسف جلیل و امیر چلبان شاه و امیر عبدالله پروانچی و امیر بیان قوچین<sup>۱</sup>  
را با فوجی از بهادران شجاعت آئین به دفع نصرالله صحرایی که در ساوه اقامت  
داشت و نقش مخالفت او بر لوح خیال می انگاشت ارسال نمود.

چون این خبر به حضرت شاهرخ پادشاه رسید، امیر حسن صوفی ترخان و  
امیر دولت خواجه و امیر چهارشنبه و امیر سید علی ترخان را با ده هزار جوان  
به مدد مردمان ساوه نامزد فرمود. امرای میرزا اسکندر از وی روگردان شده  
متوجه درگاه عالم پناه گردیدند و در حوالی قلعه شهریار به اردوی نصرت شعار پیوستند  
و رعایت بسیار یافتند.

چون حوالی اصفهان از فرّ نزول خسرو جهان نشانه روضه رنوان گشت،  
جمعی حشمیان به درگاه عالم پناه آمده معروض گردانیدند که خانه های ما بیرون  
دروازه اصفهان است. اگر آن حضرت فوجی را به مدد ما ارسال نمایند کم اند.  
بنا بر فرمان، امیر مضراب بهادر و امیر خواجه متوجه آن جانب گشتند. قراولان  
میرزا اسکندر از شهر بیرون آمده آغاز جدال و قتال نمودند. از این جانب میرزا  
بایقرا و لطف الله و توکل باورچی و امیر شیخ علی و امیر چلبان شاه برلاس<sup>۲</sup> آن  
لشکر بی قیاس را از جای برکنده تا در دروازه راندند و خانه کوچ حشمیان را  
به اردوی همایون آورده از دست برد بهادران صفدر خوفی تمام بر ضمیر میرزا -  
اسکندر مستولی گشته از کرده پشیمان و از انگیخته نادم گردید.

۱- مط ص ۱۴۵. امیر یوسف جلیل و امیر چلبان شاه برلاس و امیر عبدالله پروانچی و سعدالله را نامزد  
محاصره ساوه کرد. - بیان قوچین در سال ۸۰۹ بر دست میرزا ابابکر گشته شده بود - ۲ -  
مط: امیر چلبان شاه برلاس و لطف الله بایان تمور و خضر خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر و توکل باورچی  
و علی شاه آزاد. مط: امیر مضراب بهادر و امیر الباس خواجه بهادر و امیر لطف الله بیان تیمور.

روز دیگر ناچار سوار گشته در برابر شاهرخ پادشاه صف آرای گردید. چون چشمش بر لوای آن حضرت افتاد، دانست که طاقت مقاومت ندارد. از روی اضطرار به وادی فرار شتافت. چریک منصور بسیاری از آن گروه مغرور را به راه عدم فرستادند و نزدیک بدان رسید که میرزا اسکندر دستگیر گردد. به هزار حیل خود را در شهر انداخت و به کردار کشف سردر آن حصن حصین کشید و چهار دیوار حصار را ملجأ و گریز گاه و مأمن و پناه ساخت و گنجشک‌وار اسیر قفس عنا و بسته دام بلا شد و کبوتروار در دام محنت و مضراب\*\* اضطراب افتاد و از مضمون این ابیات غافل گردید:

## نظم

چو مرغ آید از بوستان در قفس      ز پرواز باید بریدن هوس  
هزبری که در قید و زنجیر ماند      ز صیادی گور و نخجیر ماند

پادشاه ربع مسکون به ظاهر اصفهان شتافته قبه بار گاه به اوج مهر و ماه بر افراخت. در آن اوان، از قلعه شهربار، بایزید پسر امیر بسطام به درگاه آمد و شرف ملازمت در یافت<sup>۱</sup>. در آن اثنا، سید سوار جرار به اراده کارزار از درون حصار بیرون آمدند. الیاس خواجه ایشان را مغلوب ساخته اکثر ایشان را به قتل آورد. اما خودش زخم‌دار گردید. به فرمان شهربار عالی تبار دیوار اصفهان را به ریسمان پیموده به امر این بخش کردند و سیبیه‌ها ساخته<sup>۲</sup> مخالفان را به زخم ناوكدل دوز و پیکان خدنگ سینه سوز از بالای بروج و باره مجروح کرده دور می‌ساختند<sup>۳</sup>. در آن اثنا، اکابر و اعیان شیراز به هواداری شهربار دوست نواز دشمن گداز متعلقان میرزا اسکندر را مقید گردانیده خطبه و سکه به اسم و لقب شاهرخ

۱- به معنای لاک‌پشت      ۲- مط. ص ۱۵۸ : در آن مقام شبخ وردی از قلعه شهربار و بایزید پسر بسطام از سلطانیه به درگاه...  
۳- شاه فرمود که دیوارهای حصار به طناب پیموده بر امر بخش کردند چنان که کسی بی خبر از شهر بیرون نتواند آمد.  
۴- مط : مردم شهر به زخم تیر پرونیان را از سر دیوار دور می‌کردند

زیب و زینت دادند و جهت این بشارت ایلچی به پایه سریر اعلی فرستادند. آن حضرت امیر حسن صوفی و امیر چلبان شاه برلاس را جهت آوردن فرزندان میرزا اسکندر روانه شیراز گردانید.

مردمان حصار اصفهان هر روز بیرون آمده جنگهای صعبی کردند. در آن اثنا، شاهرخ پادشاه، غیاث الدین [قاضی سمنانی<sup>۱</sup>] را به رسم رسالت به شهر فرستاد و از صلح سخن راند. میرزا اسکندر قبول نکرد. بعد از چند روز امیر توکل قوطغوی<sup>۲</sup> را با دو سه اسب پیش آن حضرت فرستاده پیغام نمود که آن حضرت مراجعت کند تا من بی دغدغه به درگاه شتابم.

شاهرخ پادشاه گفت که اگر پیش ما می آید او را عزیز می داریم و اگر به طرف دیگر می رود مضایقه نداریم.<sup>۳</sup> این سخن را هم به سمع رضا اصغا نمود. چون ایام محاصره اصفهان به دو ماه امتداد یافت<sup>۴</sup> روز دوم جمادی الاولی از اطراف و جوانب جنگ انداختند. آن روز از صباح تا رواح آتش جدال و قتال در غایت التهاب و اشتعال بود و سپاه منصور نردبانها ترتیب داده به طرف قلعه دویدند و بر سردیوار حصار که فراز کنگرماش از ثریا برتر و نشیب خندقش از قعر ثری فروتر به آسانی بر آمده مخالفان را متفرق گردانیدند و بر سردیوارهای حصار مشعلها روشن کردند. در این اثنا، امیر عبدالصمد گریخته به خدمت شاهرخ پادشاه آمد.

میرزا اسکندر، بعد از شنیدن این خبر، از بیم جان اصفهان را انداخته راه فرار پیش گرفته از گوشه بیابان به در رفت. فوجی از لشکر منصور آن مقهور را گرفته به درگاه عالم پناه رسانیدند. هر چند از وی سخن پرسیدند جواب نداد. آن حضرت وی را به برادرش میرزا رستم سپرد. اما خدمتش خاك بی مروتی در چشم

۱- تکمیل از مط. ۲- مط. امس توکل قرهراکه بزرگترین امرای او بود

۳- مط. ص ۱۶۰ : ... و اگر نمی آید به طرف یزد یا همدان رود ما راه او بازدهم

۴- مح: قریب پنجاه روز- مط: پنجاه روز

انسانیت پاشیده برادر را میل کشید.\*\*\*

آن حضرت حکومت اصفهان را به میرزا رستم و ولایت همدان را به میرزا-  
بایقرا و قم را به میرزا سعدوقاص تفویض نمود. آن گاه اعلام نصرت اعلام به جانب  
شیراز به حرکت آمد و حکومت آن دیار را نیز به ابراهیم سلطان رجوع فرموده  
به جانب هرات معاودت نمود.

### وقایع متنوعه

هم در این سال، شاهرخ پادشاه حکومت مشهد مقدسه رضویه و نسا و باورد  
و تمامی مازندران را به میرزا بایستقر ارزانی فرمود.<sup>۱</sup>  
هم در این سال، پیک قرایوسف تر کمان به درگاه شاهرخ سلطان آمده  
مکتوبی که مشتمل بر سلوک جناده دولت خواهی بود، آورد.  
هم در این سال، امیر بسطام جاگیرلو که از عظمای امرای قرایوسف تر کمان  
بود و الکاء سلطانیه و اردبیل و مغان تیول او بود<sup>۲</sup> به درگاه شاهرخ پادشاه آمده  
رعایت تمام یافته به دیار خود مراجعت نمود.  
و هم چنین ملک کیومرث رستمدراری بایشکش بسیار به درگاه آسمان  
مقدار آمد.<sup>۳</sup>

در این سال، قرایوسف تر کمان، از خواص و مقربان خویش مردان شاه را

۱- مط ص ۱۷۰: ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و سملقان و جرمغان و خبوشان و نسا و یازر  
و تمام مازندران و اسرآباد و شامسان و کبودجامه و مضافات و منسوبات جرجان.

۲- مط ۱۶۸: و در سلطانیه و اردبیل تا حدودگیلان و اران و موغان باخیل و حشم و عوید و خدم  
بیلاق و قشلاق می نمود. ۳- ایضا، تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمدرار و نصرالله صحرائی

که به عقل و کیاست و فهم و فراست و حسن تدبیر و لطف تقریر در ولایت آذربایجان میان خاص و عام اشتهار تمام داشت

نظم

چو فکر اهل حکمت دوربینی

چو طبع آخسر اندیشان امینی

چورای خرده دان در پرده بستنی

به يك تدبیر صد لشکر شکستی

به درگاه شاهرخ پادشاه فرستاد و معروض گردانید که اگر آن حضرت ولایت سلطانیه را به من ارزانی دارد آن چه وظیفه دولت خواهی باشد به جامی آورم. \*\* شاهرخ پادشاه مردان شاه را رعایت فرموده رخصت معاودت ارزانی داشت و پیغام داد که اگر پسرت را پیش ما فرستی ملتمس ترا قبول خواهیم کرد. <sup>۱</sup> قرایوسف از این سخن آتش غضبش اشتعال نموده داعیه کرد که به سلطانیه آید. بنا براین، شاهرخ پادشاه امیر جهان شاه برلاس را با بیست هزار سوار به مدد الیاس خواجه که در ری بود فرستاد. <sup>۲</sup> امیر بسطام جا گیر لو از خوف سپاه تر کمان، سلطانیه را به پسر خود سپرده به قم آمد. میرزا سعد وقاص وی را گرفته عرضه داشت به پایه سریر اعلی فرستاد. گرفتاری امیر بسطام به آن حضرت <sup>۳</sup> خوش نیامد. بنا بر آن، امیرزاده سعد وقاص امیر بسطام را همراه برده نزد قرایوسف رفت. شهریار تر کمان ایشان را رعایت تمام نمود و اخی فرج پسر امیر بسطام را به قم فرستاد که حرم شاهزاده را به آذربایجان برد. آغایگی دختر میرزا میران شاه که حرم محترم میرزا سعد - وقاص بود ایشان را گرفته با تیمور شیخ و قنلق خواجه و شیخ علی زنده که محرک آن فتنه بودند به قتل آورد و سرایشان را به هرات فرستاد. \*\*

۱- مط ۱۷۶: فرمود که نشان صدق آن خواهد بود که ایلچیان آمد و شد نموده پسر خود را پیش ما فرستد. هرگاه چنین کند ماسلطانی آن دیار - تا به قلعه سلطانیه چه رسد - بدو ارزانی داریم.  
۲- مط ۱۷۷: امیر ابراهیم امیر جهانشاه با بیست [هزار] قشون فرستاده که به امیر الیاس خواجه پیوسته به جانب ری روند و به اتفاق امرا که آنجا اند اگر امیر قرایوسف متوجه شود به مقابله او در آیند والا در آن حدود و نواحی بوده اطراف ممالک ضبط نمایند.

۳- یعنی به شاهرخ

### گفتار در مخالفت میرزا بایقرا با شاهرخ پادشاه

در این سال، میرزا بایقرا به تحریک برادر خود میرزا اسکندر، خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته، چون میرزا رستم از این واقعه وقوف یافت فوجی را فرستاد تا میرزا اسکندر را گرفته به اصفهان آوردند و میرزا بایقرا با جمعی بهادران دشمن-گداز به جانب شیراز در حرکت آمد.

میرزا ابراهیم سلطان چون از توجه جنود ظفر نشان وقوف یافت با سپاه آراسته و جوانان نوخاسته در نواحی بیضا، در برابر میرزا بایقرا صف آرای گردید. میرزا ابراهیم سلطان با گروهی شجاعان حمله کرده میمنه و میسرء میرزا بایقرا را مغلوب گردانید. میرزا بایقرا با جمعی شجاعان بر قلب میرزا سلطان ابراهیم حمله نموده ایشان تاب آن نیاورده راه فرار پیش گرفتند.

#### نظم

اگر چه بود پای بر جا درخت  
در افتد زپا چون رسد باد سخت  
زلنگر بود گر چه کشتی چو کوه  
نهنگش چو دریا کند بی شکوه

میرزا بایقرا، بعد از شکست ایشان در اواخر ربیع الاول به شهر شیراز در آمد. در آن اثنا، میرزا رستم میرزا اسکندر را که خمیر مایه فتنه بود به عالم آخرت فرستاد. \*\*  
چون این اخبار به سمع پادشاه کامکار رسید، امیر شاه ملک را به جانب ری فرستاد که امرای آن حدود را جمع آورده به اردوی اعلی رساند. آن حضرت بعد از تقدیم مشورت، به اجتماع جنود بی غایت فرمان داد. در هفدهم جمادی الآخر از هرات به صوب شیراز نهضت نمود.

#### نظم

روان شد لشکری با فتح همراه  
که از دریا بر آرد گرد بر ماه  
امیر شیخ لقمان بر لاس بالشکرهای ختلان و قندز و بغلان به اردوی ظفر -



نشان ملحق گردید و در اثنای راه جاسوس قرایوسف تر کمان را گرفته احوال آن دیار معلوم گشت.

چون موکب منصور از نیشابور عبور نمود، امیرسید [علی] کیا از آمل و ساری به طریق خدمتکاری به درگاه آن مهر سپهر کامکاری آمد و هم چنین امیر-معصوم برادر امیر بسطام با غلبه تمام از اردبیل رسید و احوال قرایوسف را که در تبریز بود به عرض رسانید. شهریار ظفرلوا بعد از قطع کوه و صحرا، در بیست و یکم ماه شعبان با سپاه فراوان در بلده اصفهان نزول اجلال فرموده میرزا ابراهیم-سلطان بالشکر فراوان به شیراز رسید. میرزا بایقرا در شهر متحصن گردید. شهریار بحر و بر از شنیدن این خبر ایلغار نمود.

نظم

هوس تیز تر شد از آن شاه را      کزان خسار خالی کند راه را  
در ثالث رمضان با جنود فراوان در میدان سعادت \*\*\* سراپرده دولت  
بر افراخت و میرزا بایقرا بعد از وصول خسرو ظفرلوا منتظر بگشته دانست که در  
گرداب غفلت فرو رفته است و از کم عقلی کار بزرگ و امر خطیر ارتکاب کرده به هر  
جانب نظر انداخت و از قید بلا و عنا مخلص جست راه مغرب و مهرب بسته و پای گریز  
شکسته یافت.

نظم

کجا گریزد دشمن اگر چه مرغ شود      عقاب هیبت تو چون گرفت روی هوا  
بنا بر آن که میان او و میرزا بایسنقر اساس محبت استحکام داشت، امیر ابوسعید  
را فرستاده طلب شفاعت نمود. بنا بر التماس میرزا بایسنقر، آن حضرت از گناه  
او گذشت. بعد از تأکید عهد و پیمان، میرزا بایقرا در پنجم رمضان به بارگاه خسرو

۱- تکمیل از مطلع السعدین      ۲- مطبوعه ۱۸۲۲، بی نظیم اوود دعا و برتیب اسباب هیجا،  
نوکر خود فشلاق را پیش شاه زاده جوان بایسنقر میرزا فرستاده طلب شفاعت نمود.

جهان شتافت. آن حضرت او را نزد شاهزاده قیدو فرستاد. خسرو دوست نواز حکومت شیراز را بار دیگر به میرزا ابراهیم سلطان شفقت فرمود و ایالت مملکت قم و کاشان و ری و رستم دار تا حدود گیلان را به الیاس خواجه عنایت نمود.

در آن اثنا، امیر گرگین\*\* از ولایت لار و دریا بار احرام کعبه آمال بسته به شرف توجه به آن قبله اقبال مشرف شد.

خسرو جهان به عزم تسخیر کرمان روان گردید. چون قصبه سیرجان محل نزول سرور عالمیان گشت، سیادت پناه امیر شمس الدین علی بمی به درگاه رسیده قبول نمود که اگر موکب همایون به طرف خراسان نهضت نماید به هر نوع که تواند سلطان اوپس را به ملازمت رساند. بنا بر آن، آن حضرت به جانب هرات مراجعت نمود.

### وقایع متنوعه

در آن اوان که میرزا بایقرا در شیراز بود، پانصد دینار احمر به مولانا برندق عنایت فرمود و پروانچی از آن جمله دو بیست دینار به وی داد. مولانا این قطعه را گفت و به عرض شاه زاده رسانید:

نظم

آن جهانگیر کاو جهان دار است	شاه دشمن گداز دوست نواز
لطف سلطان به بنده بسیار است	بش یوز آلتون <sup>۱</sup> مرا نمود انعام
در براتم دو صد پدیدار است	سیصد از جمله غایب است اکنون
یا که پروانچی غلط کار است	یا مگر من غلط شنیدستم

۱- در خصوص علل رنجش شاهرخ از اوپس حاکم کرمان رجوع شود به مطلع السعدین ج ۲ جزء اول ص ۱۸۶-۱۸۷

۲- بش یوز به معنای پانصد (بش = پنج و یوز = صد). آلتون، زرسرخ، دینار

یا مگر در عبارت ترکی      بش یوز آلتون دو یست دینار است  
چون میرزا بایقرا قطعه را مطالعه فرمود، هزار دینار به وی شفقت فرمود\*\*  
هم در این سال، شاهرخ پادشاه قلعه اختیارالدین را که امیر تیمور خراب کرده  
بود، معمور گردانید.<sup>۱</sup>

### \* متوفیات

میرزا اسکندر بن عمر شیخ پادشاهی بود جبار و قهار و صاحب کرم. در ولایت  
او سادات معاف بودند. هر سال از مال دیوان انعام فراوان دادی. مدت عمرش سی و  
دو سال. او را يك پسر بود پیرعلی نام<sup>۲</sup>. میرزا رستم او را به قتل آورد.\*

گفتار زروق این سنه تسع عشر و ثمانه اژده

### در ذکر قضایای کرمان و بعضی از حوادث زمان و انقلاب دوران

امیر سید شمس الدین بمی که متعهد مهم کرمان شده بود، هر چند سلطان او یس  
را [به رفتن] به پایه سر بر اعلی تر غیب نمود به جایی نرسید. بنا بر آن، به هرات آمده  
کیفیت حال به عرض شاهرخ رسانید. آن حضرت [امیر ابراهیم <جهان شاه> بر لاس  
و امیر حسن ترخان و امیر یادگار شاه ادرلات و امیر علیکه کوکلتاش و امیر فرمان  
شیخ و امیر قناشیرین و امیر موسی و امیر آق تیمور و شاه قطب الدین و شاه اسکندر]<sup>۳</sup>  
را با چهل هزار سوار جرار نیزه گذار به تسخیر کرمان روانه گردانید. ایشان در

۱- قلعه منیمی در شمال هرات (رك: تعلیقات) \* بین دو ستاره فقط در «یا»

۲- معج: وفات امیرزاده پیرعلی بن امیرزاده اسکندر بن امیرزاده عمر شیخ بهادر، در ثانی عشر رمضان  
[۸۱۹ هـ] ۳- مط: ص ۱۹۰

۴- مط: ص ۱۹۰، امیر ابراهیم بر لاس و امیر یادگار شاه ادرلات و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه  
کوکلتاش و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قناشیرین و امیر موسی و از ماوراءالنهر امیر عادل بیک و امیر  
اسکندر و امیر بابکر آق تیمور و از سیستان شاه قطب الدین و از فرام شاه اسکندرینال تکین و باقی  
سرداران ملک نیم روز و امرای فارس و عراق

اوائل ربیع الآخر به حوالی آن بلده رسیدند.

سلطان اویس به داعیه قتال وجدال از شهر بیرون آمد. اما از خوف جنود جرار پشت به دیوار حصار باز داده عسا کر ظفر قرین آن شهر را چون نگین در میان گرفتند. چون ایام محاصره به هفتاد روز کشید، چندان وهم بر سلطان اویس مستولی گردید که بیاض روی روز بر سواد حدقه اش چون زلف شب تار تیره گشت. در مضیق ندامت و غرقاب ملامت افتاده قاصدان به درگاه شاه جهان فرستاد.

#### نظم

فرستاد کس پیش شاه جهان	که یابد ز تیغ ستیزش امان
سخن آنکه تو شاه وما بنده ایم	بدین بندگی شاد تما زنده ایم
بود آستان تو معراج ما	فلک ساخت خاک درت تاج ما

بنابر آن، آن حضرت فرمود که امرا از ظاهر کرمان کوچ کنند. بعد از چند روز، سلطان اویس احرام ملازمت شهریار گردون غلام بسته به درگاه عالم پناه رسید و منظور نظر کیمیا اثر شهریار بحرو بر گردید. ❀❀

#### وقایع متنوعه

در این سال، میرزا میرک احمد بن عمر شیخ از کاشغر به درگاه شهریار بحرو بر آمد. بعد از چند روز به اتفاق میرزا ایلنگیر<sup>۲</sup> آغاز مخالفت کرده شاهرخ پادشاه ایشان را از ممالک محروسه اخراج کرد. \*\*

هم در این سال، امیر شیخ علی طغای که میرزا احمد میرک او را در کاشغر گذاشته بود، آن دیار را به میرزا الغ بیک تسلیم کرد. هم در این سال جبار ویردی خان چنگیز اوغلان را گریزانیده اولوس اوزبک را صاحبی کرد.

۱- نو: حریق ۲- ایلنگیر پسر میرزا ابابکر بود پسر میرزا میران شاه.

وهم در این سال، ایلچیان نقش جهان پسر شمع جهان<sup>۱</sup> از مغولستان و رسولان خضرخان از هندوستان با پیشکش فراوان به هرات آمدند و از شاهرخ پادشاه رعایت یافته به دیار خود معاودت نمودند.

### گفتار در وقایع سنه<sup>۲</sup> عشرین و ثمانماه

#### و لشکر کشیدن شاهرخ پادشاه به قندهار

در اوائل این سال، پادشاه نیکو فعال، با سپاه بسیار علم عزیمت به جانب قندهار بر افراخت و چهاردهم شعبان خسرو سعادت‌مند در کنار آب هیرمند<sup>۳</sup> نزول فرمود. در آن مقام، میرزا سیورغتمش با امرای عظام بدخشان به اردوی ظفر نشان پیوست. در بیست و دوم ماه مذکور، خسرو مؤید منصور، با سپاه جرار در بلاد قندهار فرود آمد و در سیم ماه رمضان اشراف و اعیان غزنین به اردوی شهریار ظفر قرین ملحق گردیدند.

در آن اثنا، قاصدان از کابل آمدند که میرزا قایدو فرار نمود. آن حضرت از کمال عاطفت هیچ کس را از عقب او نفرستاد. در آن اثنا، قاصدی دیگر رسید و به عرض رسانید که از ایشان دیار در آن دیار نماند.

بنا بر آن، آن حضرت امیر ابراهیم جهان‌نشا را با جمعی سپاه به تکامبشی آن روسیاه ارسال نمود. \*\* در آن اثنا، امرا و سرداران هزاره اسبان باد رفتار و شتران بار بردار به درگاه شهریار کامکار فرستاده باج و خراج قبول نمودند. پادشاه دولت‌مند در آن زمستان به کنار آب هیرمند قشلاق فرمود.

روزی آن حضرت، در کمال عظمت، به عزم شکار بر سمند باد رفتار سوار گشته سیر می فرمود و در اثنای تک و تاز، در نشیب و فراز، اسب به سر در آمده آن حضرت از پشت زین به روی زمین افتاده کسری به دستش راه یافت. قاصدی هم عنان برق و

باد به هرات فرستادند و استاد میرم کمانگر<sup>۱</sup> را به اردوی اعلی آوردند تا آن شکسته را بست.

خسرو عالی مقدار در اوایل بهار، میرزا سنجر و امیر یادگار شاه ارلات و امیر فیروز شاه را بالشکر بی قیاس در آن دیار گذاشته فرمود که اگر میرزا قایدو نیاید، از عقب **«او»** شتافته دستگیر کرده به درگاه عالم پناه آورند و موکب همایون به جانب هرات معاودت فرمود.

### وقایع متنوعه

در این سال، ایلچیان، دای مینک خان پادشاه خطای و ماچین<sup>۲</sup> با سید نصر سوار با تحف و تبرکات بسیار و شنقار و اطلس و کیمخا و آلات چینی که با خود آورده بودند، در ماه ربیع الاول، به درگاه آمدند. از برای شاهزادگان و خواتین علی حده بیلاکات آورده بودند. مضمون رسالت آن که از جانبین رفع حجاب مغایرت و بیگانگی باید نمود تا رعایا و برابری و تجار به فراغت تردد کنند. بار اول که ایلچیان آمده بودند سیدی احمد ترخان اسب بوری به جهت پادشاه فرستاده بود. نقاشان آنجا صورت آن اسب را کشیده با دو اختیاجی که عنان اسب را از دو طرف گرفته بودند آوردند. آن حضرت اردشیر طواچی را همراه ایلچیان به خطای فرستاد.

### متوفیات

در این سال، سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مرعشی به مرض نقرس وفات یافت. مملکتش بلاد مازندران. فرزندش سید مرتضی قائم مقام گردید.

۱- مط ص ۲۰۵: استاد میروی کمانگر که از ماهران آن فن بود. ۲- نو: [خطای و ماچین و تو ماچین و جات]. طاهرآ غلط است. اصل عبارت در مطلع السعدین ص ۲۰۱: «پادشاه خطا دایم تک خان باز ایلچیان فرستاده در ماه ربیع الاول رسید. کلانتر ایشان بی باچین و تو باچین و جات باچین و تنق باچین باسی صد سوار» \* تا ستاره بعد فقط در نسخه «پا»

شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخزاد بن هرمز بن گشتاسب بن فرخزاد بن فرامرز بن گشتاسب بن فریدون بن فرامرز بن سالار بن یزید بن مرزبان <بن> هرمز بن انوشیروان عادل، در این سال علم عزیمت به جانب آخرت برافراخت. فرزندش سلطان خلیل به سلطنت نشست. برادرانش کیقباد و اسحق و هاشم مخالفت کردند، وی به مدد شاهرخ پادشاه ایشان را دفع کرده بلادشروان را صاحبی نمود. سلطنتش بیست و پنج سال، عمرش هفتاد سال. وزیر او قاضی بایزید بود. ۵

### گفتاوی در وقایع سنه اسدی و هشریں و ثمانماه

در این سال، بنا بر مخالفت شاهان بدخشان، شاهرخ پادشاه امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه ترخان را همراه میرزا سیورغتمش به تسخیر بدخشان فرستاد و امرا چون باخیل و حشم به بلده کشم رسیدند، پسران شاه بهاء الدین از خوف جنود ظفر قرین ایلچیان سخندان با اموال فراوان نزد امرا فرستاده زبان به تضرع و تشفع گشوده باج و خراج قبول نمودند. بنا بر آن، امرا آن الکارا به او مسلم داشته به جانب هرات مراجعت کردند. وهم در این سال، میرزا قایدو از کابل و غزنین به هرات آمده شاهرخ پادشاه وی را تعظیم بسیار نمود. بعد از چند گاه به اغوای مردمان گمراه فرار کرد. میرزا بایسنقر از عقب رفته در قصبه او به به وی رسیده عقید ساخته به هرات آورد. آن حضرت الکاری اورا به میرزا سیورغتمش عنایت فرمود. \*\*

هم در این سال، شاهرخ پادشاه، در اوایل شعبان عازم زیارت سلطان اولیای ایقان، تخت نشین سندنفن بصعة منی بارض خراسان، اقصی من قضی بعد جده المصطفی و اغزی من غزا بعد ابیه علی المرتضی، امام الجن و الانس، سلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا که به حقیقت کعبه حاجات و مطاف ملائکه سماوات است گشته و بر نهجی که در خاطر دریا ماطر قرار داده بود، در آن روضه الأبرار مشاهده انوار و

مطالعه اسرار نمود و شرایط نیازمندی و اخلاص به ظهور آورد و قندیلی که از سه هزار<sup>۱</sup> مئقال طلا ساخته بودند، در درون گنبد آن حضرت آویخت و به ایثار فدور و صدقات به اصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمود. سادات عظام و قضات اسلام و جمهور خواص و عوام را مشحون شمول عاطفت و عنایت و رعایت گردانید.

### وقایع متنوعه

در این سال، اردشیر طواجی<sup>۲</sup> که به رسم رسالت به خطای رفته بود با پیشکش بسیار به هرات رسید.

هم در این سال، ایلچیان قرا یوسف تر کمان و قرا عثمان بایندر را که قبل از این از دیار بکر و آذربایجان آمده بودند در ماه صفر رخصت معاودت فرمود. و هم در این سال، براق اوغلان به درگاه الغ بیک آمده رعایت یافته به دیار خود مراجعت نمود.

و هم در این سال، میرزا سعد وقاص در آذربایجان از عالم انتقال کرد.

### گفتار در وقایع سنه اثنی و عشرين و ثمانمائه

#### و ذکر محاربه نمودن قرا عثمان بایندر با پیر عمر

در این سال، پیر عمر با جمعی دلاوران جوشن ور علم عزیمت به جانب قلعه کمانخ\*\*<sup>۳</sup> پراخت. در آن اوان، یعقوب بیک ولد قرا عثمان که والی آن دیار بود، به داعیه رزم از حصار بیرون آمده بعد از جدال و قتال دستگیر گردیده پیر-عمر وی را به جانب تبریز ارسال نمود<sup>۴</sup> و خود به طرف اردنجان مراجعت فرمود

۱- پا: شش هزار ۲- نو: اردشیر طواجی

۳- در مطلع السعدین ص ۲۳۳ نام این پسر قرا عثمان که دستگیر شده علی بیک آمده ولی در تاریخ دیار بکر به قاضی ابوبکر طهرانی که از نزدیک با اولاد قرا عثمان آشنائی داشته نوشته شده است: «یعقوب بیک یوسف وار در چاه قید و اسر گرفتار گشت.»



و بعد قاصدان سخن‌دان به قرا یوسف تر کمان فرستاده استمداد نمود. بنا بر آن، شهریار آذربایجان، پیرام بیک امیر دیوان و بابا حاجی بیک گاورودی و بایزید بیک آیین‌لو و امیر الیاس حاجی‌لو را با بیست هزار سوار نام‌دار به دفع قرا عثمان به مدد پیر عمر فرستاد. امرای مذکور با سپاه سنگین به اراده قشلاق ماردین به آلا داغ رسیدند.

پیر عمر بعد از شنیدن این خبر، باجنود فراوان از آذربایجان بیرون آمده متوجه امر اگردید تا به اتفاق ایشان بر سر قرا عثمان رود و در موضع هومک<sup>۱</sup> که داخل ولایت ترجان است نزول نمود.

در آن اوان قرا عثمان با فرزندان درییلاق مهر فر اقامت داشت. برادرزاده اش پیلتن بیک، که حاکم حصین کیف<sup>۲</sup> بود، خبر ایشان را به قرا عثمان فرستاده قرا عثمان با امرای عالی‌شان در دفع دشمنان قرعده مشاورت در میان انداخت و بعضی از امرای به عرض رسانیدند که هر چند امروز دست ایشان به ما نمی‌رسد، اما از فردا می‌باید اندیشید و روی فردا در آیینة امروز می‌باید دید. صلاح آن است که قبل از التحاق فریقین و اتصال طرفین با جمعی از اهل جلادت به مردانگی دواسبه ایلغار نمائیم، ناگهان بر سر پیر عمر تاخته به باد حمله آتش جنگ برافروزیم و خرمن جمعیت دشمنان را بسوزانیم.

قرا عثمان را این سخن موافق مزاج افتاده با جمعی از عساکر جرار و دلاوران شیر شکار، چون بادیهار تیز رفتار، بر سر اهل ادبار روان شد. چون پیر عمر سیاهی بهادران صفدر را از دور بدید سوار گشته به استقبال شتافت. چون تقارب فریقین به تلاقی انجامید، بهادران نام‌دار و دلاوران جرار سواران انداخته بیک دیگر تاختند و از شعاع سپرهای زرنگار دیده مبارزان خیره گردید. شمشیر زمرد پیکر از خون ملازمان پیر عمر به رنگ یاقوت احمر برآمد و سهام چهارپیر از آشیانه کمان

۱- بک، نسخ شاید: هوبک (رک: تاریخ دیاربکر به ص ۶۹ در حاشیه) ۲- بک: کینی

جوشن‌ور به پرواز آمده بر سینه پر کینه بهادران نشست.

نظم

ز زاغ کمان شد در آن انقلاب سپرهای کین آشیان عقاب

ز تیر و کمانها اجل یافت برگ زقوس قزح ریخت باران مرگی

بعد از شدت قتال و جدال، بر تقدیر ملك متعال، پیر عمر گرفتار گردید.<sup>۱</sup> قرا عثمان به قتل او فرمان داد. پسرانش علی بیك و شمس‌الدین میرزا و اسکندر-میرزا بنا بر آن که برادرشان یعقوب بیك گرفتار بود، مانع قتل او شدند. در آن اثنا، پیر عمر فرصت یافته فرار نمود. بعد از تفحص بسیار [باز گرفتار و<sup>۲</sup>] کشته شد. قرا عثمان ولایت ارزنجان را تاخته مظفر و منصور باغنایم نامحصور به کماخ مراجعت نمود.

چون خبر محنت اثر پیر عمر در یملاق سپند به قرا یوسف رسید، از برای انتقام سپاه خون آشام جمع آورده در آن اثنا خبر آمد که شاهرخ پادشاه از خراسان با سپاه بی پایان کوچ بر کوچ لجام ریز متوجه تبریز است. بنا بر آن، فسخ آن عزیمت کرده پسر خود امیر ابوسعید را به محافظت آن سرحد تعیین فرمود. [در اوائل این سال، قرا یوسف میرزا پیر بوداق را با جمعی امرا به طرف شروان فرستاد. قلعه دربند را به محاصره گرفتن متعذر بود مراجعت نمودند.]<sup>۳</sup>

### گفتار در لشکر کشیدن شاهرخ به جانب آذربایجان

#### ووفات یافتن قرا یوسف ترگمان<sup>۴</sup>

بب این عزیمت آن بود که آن حضرت ملازم خود صدیق را به رسم رسالت

- ۱- بلك: امیر نام‌دار پیر عمر را گرفت و مقید ساخت و بر سر ارزنجان آورد و محافظان شهر را به تسلیم مخاطب ساخت. پیر عمر در جواب چنان به سمع شریف رسانید که شهر از آن دیگری است و در عدم انقیاد استبداد نمود.
- ۲- تکمیل از تاریخ دیاربکره ص ۱۷۰
- ۳- فقط در نسخه یا
- ۴- یا: وفات یافتن هژبر بیشه ایران و غضنقر توران...

به جانب تبریز فرستاد و از صلح سخن راند. قرایوسف تر کمان سخنان پریشان  
بر زبان رانده صدیق به جانب هرات مراجعت نمود.

## نظم

چه قاصد که از غصه فرسوده‌ای      به زهر هلاهل لب آلوده‌ای  
سخن‌ها به پهلو برش نیست      چو خار و خسک هر طرف بیشتر<sup>۱</sup>  
معروض گردانید که قرایوسف تر کمان خود را در آن بلاد پادشاه به استقلال می‌داند  
و حکام اطراف و سرداران اکناف تابع وی اند. حصون حصین ساخته و رایت  
مخالفت برافراخته \*\* اصلا از شوکت پادشاه و غلبه سپاه ترسان و هراسان نیست  
و جنود بسیار دارد و نقش و مقابله و مقاتله بر لوح خاطر می‌نگارد.

## نظم

کمر کرده در داوری استوار      ندارد جز اندیشه کارزار  
چون استیلائی آن بدفعال به پادشاه نیکو خصال رسید، آتش غضبش اشتعال یافت.

## نظم

از این سرکشی آن سکندر نشان      بر آشفته چون کاکل مهوشان  
چو زلف پری چهرگان تاب زد      ز نقشی که بدخواه بر آب زد  
امرای بارگاه و مقربان در گاه را جمع آورده قسریه مشاورت در میان  
انداخت. ایشان گفتند که جسم این ماده فاسد جز به تحریک سیف و سنان منقطع  
نگردد و طغیان لشکر آذربایجان به غیر از صرصر حمله بهادران سمت انطعا نپذیرد.  
بنا بر آن، حکم همایون شرف تفاق یافت که تو اچیان لشکرهای جهان را از سرحد  
خطای تا حد آذربایجان و از سرحد قلماق تا دشت قبچاق و از اقصای ترکستان  
تا وسط هندوستان برای یورش آذربایجان حاضر گردانند. جبهه‌داران به عرض  
رسانیدند که سی هزار دست جبهه در قورخانه همایون موجود است. مقرر شد که ده-

هزار دیگر اضافه کنند و از ممالک محروسه از کاشغر و ترکستان [و ماوراءالنهر و خراسان و کابل و طخارستان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و کرمان و سواحل عمان اسلحه جنگ از شمشیر و نیزه و تیرخندنگ از اموال ممالک به قیمت وقت گرفته به معسکر همایون آورند. میرزا الغ بیک از جهت محافظت آن دیار در ماوراءالنهر توقف نمود]<sup>۱</sup> اما ده هزار<sup>۲</sup> سوار از لشکریان آن دیار به اردوی نصرت شعار فرستاد. مقرر شد که میرزا سیورغتمش جهت ضبط سرحد هندوستان در کابل توقف نماید و امیر احمد ترخان به ایالت خراسان مقرر شد.

پادشاه جهان، در روز یازدهم شعبان<sup>۳</sup> از باغ زاغان<sup>\*\*</sup> بیرون آمده به جانب آذربایجان نهضت نمود.

## نظم

شهنشاه خور طلعت و ماه رخ	که صاحب قران زمان شاه رخ
چو خورشید تابان علم تیغ تیز	بجنبید از جسا به عزم ستیز
زمین جان گرفته روان شد ز جای	به امید پابوس کشور گشای

خسرو جهان در النگ کول ماغان نزول فرمود. این عزیمت در وقتی بود که آب از غایت سخونت<sup>۴</sup> در غلیان آمده و از تف سموم تنوره خُناک تنوره<sup>۵</sup> آتش شده و از نائره<sup>۶</sup> حرور طبع هوا حرارت هاویه یافته.

## نظم

زمین تابه‌ای بود پر ریگ گرم	ز خورشید کاهن از او گشت نرم
ستاره نسخود وار بریان شده	از آن ریگ کافلاک تسان شده
شد از تب زبان فلک بیاردار	مه نو نگشت از فلک آشکار
نهنگان ز دریای جوشان به تاب	چوماهی که گردد به روغن کباب

۳- مط. ص ۲۲۵ : پانزدهم.

۱- فقط در نسخه یا ۳- نو: پانزده هزار

۴- تب، حرارت، گرما (منتهی‌الآرب)

به واسطه حرارت هوا و اجتماع لشکرها چندروز در آن مقام توقف نمود. در آن اثنا، امیرشاه ملك با سپاه خوارزم به داعیه رزم به اتفاق امیر حسن صوفی ترخان به طریق متقلای روان شد. شهریار گیتیستان در چهارم رمضان، در اوایل میزان، از کول ماغان کوچ کرده به جانب مقصد نهضت فرمود.

## نظم

روان شد سپاهی به کردار سیل در آن اشترك<sup>۱</sup> اشتران خیل خیل  
از تمامی قلمرو، سوای ماوراءالنهر، پانزدههزار سوار و پیاده از اکابر و  
اشراف و سپاهیان [با سردار تاجیک به رسم نام بردار]<sup>۲</sup> حاضر کردند که درملازمت  
روان شوند غیر لشکرهای مقرری. اعلام ظفر انجام، از قصبه جام عبور کرده در  
موضع دیزباد نزول کردند و لشکر منصور در چراگاه نیشابور شکار کردند.  
میرزا بایسنقر با جوانان با تهور بیشتر روان شد. در عاشر شوال به ظاهر  
دامغان نزول اجلال فرمود و چند زنجیر فیل کوه اندام خون آشام کسه ازدهای  
فلک از نهیب خراطیم<sup>۳</sup> ازدها پیکر ایشان سردردم می کشید و شیر گردون از بیم  
حملة ایشان پنجه می انداخت.

## نظم

به لون ابر و به سیر صبا به زور فلک  
به شکل کوه و به حمل زمین بدفعل زمان  
به سان موسی عمران به قهر کردن خصم  
کشان به خاک درون هر یکی یکی ثعبان  
یکی نهیب قیامت نماید از خرطوم  
یکی عذاب جهنم نمساید از دندان

۱- به فسیح رابع و سکون کاف به معنی موجه است خواه موجه دریا باشد و خواه نالاب و رودخانه و امثال آن. (برهان قاطع) ۲- پاه با سردار تاجنک (تاجیک) به رسم بازپرداز. (رک: تعلیقات) ۳- خرطومها

که پیشتر در مازندران بود، با لشکرهای نسا و ابیورد و سملقان و جرمغان و جرجان و مازندران به اردوی گردون شکوه پیوستند و در حوالی سمنان لشکرهای [فراه و سیستان<sup>۱</sup>] و قندهار و غزنین و کابل و قهستان به اردو ملحق گشتند. به واسطه این حرکت سکون و فراغت از جهان برخاست. آنچه معاندان بودند از ترس صولت و صدمت آن حضرت نمی غنودند و از ترتیب لشکر و آلات سلاح نمی آسودند.

اردوی ظفر آئین در بیستم شوال از دره نمک گذشته<sup>۲</sup> در ورآمین نزول نمود. در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس و میرزا رستم با سپاه اصفهان و امیر قناشیرین و امیر چقماق از یزد و کرمان به موکب همایون پیوستند و امیر معصوم جاگیرلو با لشکر بسیار از قلعه شهربار به اردوی نصرت شعار داخل گشتند و چند روز توأچیان عرض سپاه دیدند. دویست هزار سوار جرار در شمار آمد. از آن جانب قرا یوسف تر کمان، بنیان سلطنتش روی به انهدام آورده و لشکر مرض به شهرستان بدنش مستولی گشته. از طرفی شاهرخ پادشاه عازم دفع او شده کمر کین او بر میان بسته و از جانب دیگر قرا عثمان بر سپاه او غالب آمده و پسرش اصفهان میرزا در عادل جواز به عیش و طرب و لهو و لعب پرداخته به مدد نیامد و پسر دیگرش شاه محمد میرزا نیز از بغداد مخالفت کرده گفت پدرم را عقل نمانده. با وجود این اصلا تنزل نکرد.\*\*\*

در آن اوان، از ولایات عراق، همدان و سلطانیه و طارم و قزوین در تصرفش بود. میرزا جهان شاه در سلطانیه<sup>۳</sup> و قرقان الپاوت و سرقان الپاوت<sup>۴</sup> در همدان

۱- مطب. پاه، فرج و سیمینان. نو، فرج و سیستان ۲- معج: شنبه به ده نمک و یک شنبه به ارادان خوار و دوشنبه به محله باغ و سه شنبه بیستم شوال از دره نمک.

۳- بک، جهان شاه میرزا در سلطانیه بود. صغر سن و حدائق عهد او را از تعهد احوال پدر مانع بود. ۴- ضاء، قرقان الپاوت در همدان به ایالت مشغول بود و سرخان الپاوت نیز در همدان مدد و معاون قرقان بود. بدین حکام استعانتها نوشت که از جغتای اندیشناک و هراسان میاشید.

بودند. کسان فرستاده گفت از سپاه جغتای اندیشه مکنید که من با جنود دشمن-  
افکن متوجه آن دیارم، باید که به ضبط حدود و حفظ ثغور به نوعی اشتغال نمایند  
که مزیدی بر آن متصور نباشد.

امیر شاه ملک از پیش خود ملازمی پاینده نام به نزد قرا یوسف تر کمان  
فرستاده پیغام داد که شاهرخ پادشاهی است کامکار و کامران و قائم مقام صاحب قران.  
دست از قلعه سلطانیه و قزوین باز دار تا از آن حضرت التماس نمائیم که مملکت  
آذربایجان و عراق عرب را تا سرحد روم و شام به تو مسلم دارد و به جانب هرات  
مراجعت نماید. مطلقاً تنزل نکرد و فرستاده را حبس فرمود و زبان به لاف و  
گزاف گشود.

## نظم

گرفتم به شمشیر مغفیر شکاف  
عجب گرتوانیدش آسان گرفت  
کشم پا ز تهدید از این کار پس  
که ترساندم از سخن فیلسوف  
که از جنگ پایم در آید به سنگ  
هز برم، نیام سنگ که از پی روم  
از این حرف گفتن نبندم نفس

بگفتا من این ملک را بی گزاف  
ز من هم به شمشیر بتوان گرفت  
نه طفلم که ترسم ز تهدید کس  
نیام نیز دیوانه بی وقوف  
نیام بی جگر هم که ترسم ز جنگ  
چرا در پی کس روم، خسروم  
گرم سررود در سراسن هوس

از اطراف دیار آذربایجان و اران و بغداد لشکر فراوان و جنود بی کران  
جمع ساخت و هر چه در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در خزانه جمع آورده بود  
بر ایشان نثار کرد. از ولایت تبریز لشکر پیاده که هرگز متعارف نبود طلب نمود  
و به واسطه شدت مرض در محقه نشسته عازم آن جانب شد. سپاه را عرض داد. چون  
ذرات آفتاب فراوان و مانند اوراق اشجار بی پایان، همه جوانان نوحاسته خاطر  
از جبن و بددلی پیراسته.\*\*\*

## نظم

یکی لشکر سراپا غرق جوشن  
 چو دیگ از آتش پیکار جوشان  
 شده در موج چون دریای آهن  
 ز باد کینه چون دریا خروشان  
 چو چشم دلبران ترکان خون ریز  
 به قصد خون مردان تیغ کین تیز  
 تر کمانان دعوی مقابله و مقاتله داشتند و خود را مقابل شاه رخ پادشاه می پنداشتند.  
 با وجود هجوم سرما و تفرق فرزندان و امرا و استیلائی عرض مرض به میدان قتال  
 شتافته چون به دو فرسخی او جان نزول نمود، پیک اجل در رسید\*\* و از تسخت  
 شاهی به تخته تابوت سوار گشته به یورت القبر اول منزل من منازل عقبی نزول فرمود.

## نظم

بساط حکومت بگسترده بود  
 چنین طرفه منصوبه ای کس ندید  
 ولی هیچ مهلت ندادش حیات  
 ز یک سوی شه رخ ز یک سوی مات  
 عرصه اردو چون بساط شطرنج که به یک شاه رخ برهم ریزد از هم فروریخت. بسا  
 پیادگان ضعیف که بر اسبان پیل پیکر سوار شدند و بسا پادشاه زادگان از اسب  
 دولت پیاده شده رخ بر خاک مذلت نهادند. جبهه خانه و خزانه به غوغای اراذل و  
 اجلاف به بادرفت و نقایس جواهر به تصرف رنود و او باش در آمد. غبار زوال و  
 اختلال بر خیمه و خرگاه اصحاب جاه و جلال نشست، بنا بر آن [سپاه تر کمان  
 خزانه و جبهه خانه را غارت کردند] و به تجهیز و تکفین او پرداختند. وی را در  
 خرگاه انداخته گوش او را از جهت حلقه طلا بریدند.  
 امیر قرامان<sup>۱</sup> که امیر الأمر<sup>۲</sup> بود، با قدم پاشا که محبوبترین خواتینش بود،  
 خواستند که یکی از فرزندان او را به سلطنت بنشانند حاضر نبودند: امیر شاه محمد  
 در بغداد بود و میرزا اسکندر در کرکوک و اصفهان میرزا در عادل جواز<sup>۳</sup> و میرزا-

۱ - بین دو قلاب فقط در نسخه پا ۲ - مط. ص ۲۳۱، امیرقرا

۳ - مط: عبدالجوز



جهان شاه در سلطانیه و امیر ابوسعید در ارزنجان. آن فکر به جائی نرسید. نگران پسر امیر مصر و برادرزاده امیر قرایوسف نقایس خزائن را تصرف نموده، متوجه قلعه اونیك شد. امیر قرامان و قدم پاشا به طرف قلعه النجق رفتند و زینل بیک برادرزاده دیگر، پسریارعلی، به جانب ارویل<sup>۱</sup> رفت. امیر بایزید آیین لو به جانب کردستان توجه نمود. محمد جنگی و امیر الیاس عازم دیار بکر شدند. جماعت سعدلو اصفهان میرزا را به سلطنت برداشته قلعه بایزید و خزانه‌ای که در آن جا بود تصرف نمودند و در چخور سعد قشلاق نمودند.

میرزا جهان شاه پسر قرایوسف که حاکم سلطانیه بود، چون خبر توجه شاهرخ را شنید به استحکام قلعه و جمع آوردن ذخیره شروع نمود و تر کمانان سلطانیه را غارت کردند و درها و تخته‌های دکانها را به قلعه آوردند<sup>۲</sup>. رعایا هر کدام که قوت و قوتی داشتند به قلعه درآمدند و باقی به طرف گیلان متفرق گشتند. ناگاه قاصدی از جانب تبریز با چشمان خون‌پالا و اشک‌ریز رسید و خبر داد که قرایوسف در سعیدآباد از عالم انتقال نمود. تر کمانان و جهان شاه از این حکایت حیران و سرگردان و پریشان گشتند. میرزا جهان شاه به عزم ملازمت برادرش امیر شاه محمد به طرف بغداد توجه نمود.

چون خبر وفات قرایوسف به ارزنجان رسید، اهالی آن دیار، یارعلی نواده<sup>۳</sup> طهرتن<sup>۳</sup> را به امارت خود برداشته امیر ابوسعید قرایوسف را غارت نموده اخراج کردند.

میرزا اسکندر بعد از وفات پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود. ایل و الوسی

۱- مطه اردبیل - ظاعراً ارویل (= اردبیل) اصح است

۲- مطه. ص ۲۲۵؛ امیر جهان شاه به جمع ذخیره و حرب اهتمام تمام فرمود و فرمود که گاه و هیمة رعایا به قلعه آوردند و تراکمه بدین بهانه سلطانیه را غارت کردند و درهای سرا و تخته‌های دوکانها به جهت چپربستن به قلعه کشیدند.

۳- طهرتن همان حاکم ارزنجان است که خود را به دامن تیمور انداخت و همین عمل وی یکی از هلال جنگ تیمور و ایلدزم بایزید شد.

که خزانه پدرش را غارت کرده به جانب بغداد رفته بودند از شاه محمد التقات ندیده به میرزا اسکندر پیوستند. وی به جانب ماردین توجه نمود.

چون قرایوسف از عالم انتقال نمود، روز دیگر سیدی محمد کججانی و باقی اکابر و اهالی پاینده ملازم امیرشاه ملک را از حبس بیرون آورده و عذرخواهی کردند. \*\*

در آن اوان که قرایوسف وفات کرد، شاهرخ پادشاه درری به عبادت مشغول بود. ناگاه فریاد بر آورد که قرایوسف تر کمان ببرد. تاریخ اوضبط کردند. [بعد از ده روز خبر مرگ قرایوسف تر کمان برسید.]<sup>۱</sup>

شاهرخ پادشاه، میرزا پایستقر را به جانب تبریز ارسال نمود و بسه نفس نفیس، کوچ بر کوچ، چون آفتاب که به قطع درجات ارتفاع از مطالع افق روی به استوا آورد متوجه سلطانیه شد و شاهزاده نامدار جوکی میرزا و امرا و ارکان دولت و حکام مملکت در ظل ریات نصرت آیاتش چون انجم، روی بدین جانب آوردند. در چهاردهم ذی القعدة به صاین قلعه رسید و پانزدهم ماه با خیل و سپاه در سلطانیه نزول اجلال فرموده رعایا بعد از رفتن جهان شاه از بیم جان پناه به قلعه آورده بودند. آن حضرت از کمال عاطفت به رعایا فرمود که از قلعه بیرون نیایند که سپاه ما تمامی عبور کنند و امیر موسی را به محافظت آن بلده گذاشت.

میرزا ابراهیم سلطان با سپاه فارس و کرمان از راه سجاس به مراغه رفت. میرزا پایستقر بی جنگ و ستیز و فتنه و خون ریز، به خطه تبریز نزول نمود و ابراهیم جاگو را به ایلغار از عقب اصفهان بیک روانه ساخت. ایشان در آوموش به اصفهان بیک رسیده او از بیم جان اموال و اسیاب را گذاشته [در حوالی حامد]<sup>۲</sup> به برادرش میرزا اسکندر پیوست و شاهرخ پادشاه از سلطانیه عبور کرده در اردبیل با حضرت شیخ خواجه علی صفوی صحبت داشته در نهم ماه ذی الحجة در قرا باغ به یورت قشلاق

۱- تکمیل از تذکره دولت شاه سمرقندی ۲- فقط در نسخه «نو» - حامد همان آمد است.